

Islamic Knowledge and Insight

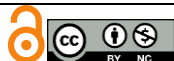
The Role of Ulama in Legitimizing Naser al-Din Shah's Rule and Its Impact on the Religious Position of Society

1. Mohammad Hassan Torabi Ardakani: PhD Student, Department of History, Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Sina Foroozesh*: Associate Professor, Department of History, Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Email: Sinaforoozesh@gmail.com)
3. Gholamhossein Zargarinejad: Associate Professor, Department of History, Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Abstract

The era of Naser al-Din Shah Qajar (1848–1896) was one of the most significant periods in Iranian history in terms of the interaction between religion and state. The ulama played a crucial role in legitimizing the government during this time, while also resisting certain state policies. The aim of this study is to examine the influence of the ulama on the political legitimacy of Naser al-Din Shah and their interaction with the government. This research employs a descriptive-analytical method, based on historical documents, library sources, and scholarly analyses. The findings of the study indicate that the ulama, on the one hand, contributed to the stabilization of the Qajar government, but on the other hand, they opposed the shah during critical moments such as the Tobacco Protest and certain state reforms. Naser al-Din Shah's policies aimed at limiting the influence of the ulama, such as controlling religious endowments (waqf) and reducing the authority of religious courts, led to tensions in the relationship between religion and state. Ultimately, the findings show that the government's dependence on the support of the ulama enabled this group to have a significant influence on political and social developments and to maintain their status as an independent power in society. This trend gradually paved the way for the broader role of the ulama during the Constitutional Revolution.

Keywords: Ulama, Political Legitimacy, Naser al-Din Shah, Religion and State, Qajar Reforms



How to cite: Torabi Ardakani, M. H., Foroozesh, S., & Zargarinejad, G. (2024). The Role of Ulama in Legitimizing Naser al-Din Shah's Rule and Its Impact on the Religious Position of Society. *Islamic Knowledge and Insight*, 2(3), 153-173.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 July 2024

Revise Date: 29 August 2024

Accept Date: 23 October 2024

Publish Date: 22 November 2024

معرفت و بصیرت اسلامی

نقش علما در مشروعیت بخشی به حکومت ناصرالدین شاه و تأثیر آن بر جایگاه مذهبی جامعه

۱. محمدحسن ترابی اردکانی: دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. سينا فروزش*: دانشیار، گروه تاریخ، واحد علوم تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (پست الکترونیک: Sinaforoozesh@gmail.com)
۳. غلامحسین زرگری نژاد: دانشیار، گروه تاریخ، واحد علوم تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

دوره ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۲۷–۱۲۷۵ قمری) یکی از مهم ترین دوره های تاریخ ایران از نظر تعامل میان دین و دولت بود. علما در این دوران نقش مهمی در مشروعیت بخشی به حکومت ایفا کردند و در عین حال، با برخی سیاست های دولتی نیز مقابله نمودند. هدف این پژوهش بررسی تأثیر علما بر مشروعیت سیاسی ناصرالدین شاه و نحوه تعامل آنان با حکومت است. روش تحقیق این پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و بر اساس اسناد تاریخی، منابع کتابخانه ای و تحلیل های علمی تدوین شده است. نتایج پژوهش نشان می دهد که علما از یک سو به تثبیت حکومت قاجار کمک کردند، اما از سوی دیگر، در بزنگاه هایی همچون تحریم تنباکو و مخالفت با برخی اصلاحات دولتی، در برابر شاه ایستادگی کردند. سیاست های ناصرالدین شاه برای محدود کردن نفوذ علما، مانند کنترل وقف ها و کاستن از اختیارات محاکم شرعی، موجب ایجاد تنش در روابط دین و دولت شد. در نهایت، یافته ها نشان می دهد که وابستگی حکومت به حمایت علما، سبب شد که این قشر بتواند در تحولات سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار باشد و جایگاه خود را به عنوان یک قدرت مستقل در جامعه حفظ کند. این روند به تدریج زمینه ساز نقش آفرینی گسترده تر علما در دوران مشروطیت شد.

کلیدواژه ها: علما، مشروعیت سیاسی، ناصرالدین شاه، دین و دولت، اصلاحات قاجاری.

شیوه استناددهی: ترابی اردکانی، محمدحسن، فروزش، سينا، و زرگری نژاد، غلامحسین. (۱۴۰۳). نقش علما در مشروعیت بخشی به حکومت ناصرالدین شاه و تأثیر آن بر جایگاه مذهبی جامعه. معرفت و بصیرت اسلامی، ۲(۳)، ۱۷۳–۱۵۳.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۴ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۷ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲ آبان ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۲ آذر ۱۴۰۳

مقدمه

رابطه دین و دولت در ایران همواره یکی از مهم‌ترین مباحث تاریخی و سیاسی بوده است. در دوران قاجار، به‌ویژه در دوره ناصرالدین‌شاه (۱۲۲۷-۱۲۷۵ قمری)، این رابطه به شکل پیچیده‌ای نمایان شد. از یک‌سو، علما به عنوان نمایندگان دین نقش مهمی در مشروعیت‌بخشی به حکومت داشتند و از سوی دیگر، دولت تلاش می‌کرد با کنترل و مهار قدرت مذهبیون، از نفوذ بیش‌ازحد آن‌ها جلوگیری کند. این تعامل و تقابل باعث شد که علما گاه در کنار حکومت و گاه در مقابل آن قرار گیرند. در این مقاله بررسی این پرسش است که نقش علما در مشروعیت‌بخشی به حکومت ناصرالدین‌شاه چه بود و این مشروعیت‌بخشی چه تأثیری بر جایگاه مذهبی جامعه داشت؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا به جایگاه علما در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران پرداخته شده و سپس سیاست‌های ناصرالدین‌شاه در قبال روحانیت بررسی می‌شود.

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این رابطه، تحریم تنباکو به فتوای میرزای شیرازی بود که نشان داد علما علاوه بر مشروعیت‌بخشی به حکومت، می‌توانند به عنوان یک نیروی مستقل در برابر دولت ایستادگی کنند. ناصرالدین‌شاه نیز با سیاست‌های دوگانه، از یک‌سو تلاش کرد حمایت برخی علما را جلب کند و از سوی دیگر، با کاهش اختیارات محاکم شرعی و محدودسازی وقف‌ها، قدرت علما را کاهش دهد. این سیاست‌ها گاه موفق بود و گاه با مقاومت جدی مذهبیون روبه‌رو شد. اهمیت پژوهش در این است که نشان می‌دهد چگونه تعاملات میان نهاد دین و دولت در این دوره، موجب شکل‌گیری تحولات سیاسی و اجتماعی بعدی در ایران شد. بررسی این موضوع کمک می‌کند تا نقش علما را در تحولات منتهی به مشروطیت بهتر درک کنیم.

لذا، مسئله اصلی این پژوهش بررسی نقش علما در مشروعیت‌بخشی به حکومت ناصرالدین‌شاه و تأثیر این رابطه بر جایگاه دین در جامعه است. سوالات اصلی تحقیق عبارتند از:

۱. علما چگونه به مشروعیت‌بخشی حکومت

ناصرالدین‌شاه کمک کردند؟

۲. حکومت ناصرالدین‌شاه چه سیاست‌هایی برای تعامل

با علما اتخاذ کرد؟

۳. این تعاملات چه تأثیری بر جایگاه دین در جامعه

داشت؟

۴. نقش علما در تحولات اجتماعی و سیاسی این دوره

چه بود؟

روش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. اطلاعات از طریق بررسی اسناد تاریخی، کتاب‌ها و مقالات مرتبط گردآوری شده و مورد تحلیل قرار گرفته است.

مبانی پژوهش

نقش علما در مشروعیت‌بخشی به حکومت ناصرالدین‌شاه

علما در دوران قاجار یکی از مهم‌ترین نهادهای قدرت بودند که مشروعیت حکومت را از طریق تأیید دینی تثبیت می‌کردند. ناصرالدین‌شاه با اتکا به حمایت روحانیون برجسته توانست اقتدار خود را بر مردم تحمیل کند. حمایت‌های مذهبی از شاه، از طریق خطبه‌های جمعه، فتوای مذهبی و تأیید علما به عنوان نایبان شرعی، موجب افزایش اعتبار سلطنت در میان مردم شد. علمای بزرگ مانند آیت‌الله ملاعلی کنی و دیگر شخصیت‌های دینی، ضمن ارائه حمایت‌های مستقیم، در مواقع بحران سیاسی نیز به تثبیت قدرت شاه کمک کردند. با این وجود، این حمایت‌ها به شرطی بود که شاه سیاست‌های دینی را رعایت کند، در غیر این صورت، علمای مستقل می‌توانستند با نفوذ خود مشروعیت حکومت را زیر سوال ببرند (Kermani, 1967). با استقرار حکومت قاجاریه، علمای شیعه به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای تأثیرگذار بر سیاست و حکومت مطرح شدند. در دوره ناصری، علما نه تنها در مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی نقشی اساسی داشتند، بلکه در برخی موارد به عنوان نیرویی مستقل و حتی رقیب حکومت ظاهر شدند. افزایش نفوذ علما

و مرجعیت شیعه در عصر ناصری، نهاد مرجعیت تقلید به طور چشمگیری قدرت یافت. این نهاد که از زمان صفویه شکل گرفته بود، در این دوره تثبیت شد و علمای برجسته‌ای همچون ملاعلی کنی و میرزای شیرازی نقش مؤثری در سیاست ایفا کردند. در این دوره، مرجعیت نه تنها از نظر دینی بلکه از نظر سیاسی نیز به یک مرکز قدرت تبدیل شد و در تصمیم‌گیری‌های کلان حکومت تأثیر گذاشت. بررسی داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که در برخی مقاطع، علما عملاً نظم و امنیت برخی مناطق را به دست گرفته بودند. در مواردی، این مداخلات از حمایت از حکومت تا مقابله با برخی سیاست‌های آن متغیر بود (Mirza Ali Khan Amin, 1962).

به عنوان مثال، در جنبش تحریم تنباکو، فتوای میرزای شیرازی نقشی تعیین‌کننده در شکست این قرارداد داشت و نشان داد که علما می‌توانند به عنوان نیرویی مستقل در برابر حکومت قاجار بایستند. ناصرالدین شاه در حالی که از حمایت علمای درباری بهره می‌برد، هم‌زمان تلاش می‌کرد تا نفوذ آنان را کاهش دهد. وی از طریق حمایت از گروه‌های موافق، اعطای امتیازات مالی و همچنین محدودسازی برخی فعالیت‌های مذهبی، سعی در کنترل علما داشت. با این حال، برخی علما همچنان در برابر سیاست‌های او مقاومت کردند و در جریان تحولات سیاسی و اجتماعی از جمله مشروطه‌خواهی، تأثیرگذار بودند.

سیاست‌های ناصرالدین شاه در تعامل با علما

ناصرالدین شاه با درک جایگاه روحانیت، تلاش کرد روابط خود را با علما تنظیم کند. سیاست‌های وی شامل حمایت مالی از روحانیون، اختصاص وقف‌ها به نهادهای مذهبی و برگزاری مراسم رسمی مذهبی در دربار بود. از سوی دیگر، شاه سعی داشت با کاهش دخالت علما در سیاست، سلطه خود را بر کشور تثبیت کند. برخی از سیاست‌های او نظیر ایجاد دارالفنون و تلاش برای اصلاحات اجتماعی، باعث بروز تنش‌هایی با روحانیت شد. سرکوب جنبش‌های مذهبی نظیر مخالفت با فرقه بابیه و محدود کردن نقش روحانیون در تصمیمات دولتی از دیگر سیاست‌های وی بود. با این حال، رابطه بین

علما و شاه همواره دوگانه بود؛ برخی علما در ازای دریافت امتیازات خاص، به حمایت از سلطنت ادامه دادند، در حالی که دیگران به مخالفت با سیاست‌های وی پرداختند.

جایگاه مذهب و روحانیت در چهار سال نخست حکومت

ناصرالدین شاه و صدارت میرزاتقی خان امیرکبیر

سیاست مذهبی امیرکبیر دو جهت مشخص داشت: اول کاستن نفوذ روحانیون و منع دخالت آنان در سیاست و دوم آزادی و مدارای دینی. او نه دشمن دین بود و نه بدخواه روحانیت. برخورد دولت با دستگاه روحانی نتیجه دو عامل اصلی بود: یکی دخالت روحانیون در سیاست و دیگری سنت‌گرایی آنان. اما این‌طور نبود که همه روحانیون مخالف اصلاحات و ترقی بودند. از میان روحانیون، افرادی آگاه، روشن‌فکر و پرهیزکار نیز بودند که دولت با آنان همکاری داشت. در واقع، کاهش قدرت روحانیون به امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلام‌هایی مربوط می‌شد که در افکار مردم نفوذ داشتند و مروج کهنه‌پرستی و نادانی بودند (Adamiyat, 1999). از آنجایی که علما می‌توانستند مردم را به حرکت درآورند، همکاری با آنان امری ضروری بود. بنابراین، در دوران حکومت ناصرالدین شاه، همه چیز در جهت افزایش اهمیت علما به عنوان پیشوایان ملت علیه دولت پیش می‌رفت. ناصرالدین شاه تظاهر به دینداری می‌کرد و در مواقع ضروری در پی روابط حسنه با علما بود (Algar, 1990). از نحوه رفتار او با علما آشکارا دیده می‌شود که سیاست او بر تثبیت قدرت دولت و محدود کردن برخی جنبه‌های قدرت روحانیت همچون حق اعطای پناهندگی و کاهش قدرت محاکم شرعی متمرکز بود (همان، ۲۰۳). روابط او با میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران نشان‌دهنده تعصب او در اثبات عقیده خود است. امام جمعه تهران نقش دوپهلوی داشت. او در همان زمان با قدرت‌های خارجی ارتباط برقرار کرده بود. شیل در این مورد می‌نویسد: وزیر مختار روسیه به تازگی انفیهدان الماس‌داری که بر آن صورت امپراطور روس نقش شده بود، به امام جمعه هدیه کرد. هدیه امپراطور موجب حرف و حدیث‌های زیادی شد و میان علما و افراد صاحب نفوذ، رقابت شدیدی به راه انداخت.

امام جمعه از عنایت تزار به خود می‌بالید و عمدتاً نمی‌خواست این هدیه را به اطلاع شاه و امیر برساند. روابط او با امیر چندان گرم نبود. پس از چند روز امیر به او پیغام فرستاد که رفتار او در پذیرفتن هدیه و عدم اطلاع دولت از آن، ناپسند است. امام جمعه که از حسد دیگر روحانیون آگاه بود، روز بعد انفیه‌دان و نامه وزیر مختار روس را به نظر امیر رسانید. دستگاه امام جمعه تهران همواره مورد توجه سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس بود و هر دو سعی داشتند روابط خوبی با آن داشته باشند. این دستگاه هیچ‌گاه از آلودگی‌های سیاسی پاک نبود. میرزا محمد مهدی امام جمعه عموی میرزا ابوالقاسم، همان کسی بود که دستگیری قائم مقام را به وزیر مختار انگلیس تبریک گفت. نامه‌ای از میرزا ابوالقاسم امام جمعه در دست است که به پالمرستون نوشته و در آن می‌نویسد: «تمام مردم از کوچک و بزرگ، پیر و جوان، به‌ویژه اعیان و اشراف مملکت، امیدوارند که به کوشش خردمندان جناب وزیر مختار، آرامش در ایران برقرار شود و همه این اقشار از نماینده دولت بهیه انگلیس سپاسگزارند.» این واضح است که صدراعظمی که هدفش براندازی نفوذ روسیه و انگلیس باشد، نمی‌تواند تحمل کند که امام جمعه در سیاست خارجی دخالت کند. امام جمعه مردم را علیه دولت تحریک کرد. شیل به گزارش‌های خود اشاره کرده و می‌نویسد: امام جمعه تهران چندین پیام فرستاد که سوء حکمرانی امیر موجب آشوب شهر خواهد شد و اخیراً خبر داد که قرار است در مسجد شاه، شورش علیه امیر به راه بیفتد. گروهی از زنان اصفهانی در مسجد شاه تجمع کردند و بعد از آن نزدیک دو هزار نفر جمع شدند و امام جمعه را از منبر پایین آوردند و خواستند که او به شاه و امیر برود و حق آن‌ها را بگیرد، اما او به حرماً رفت. یکی از خدمت‌گزاران خود را نزد او فرستاد و هشدار داد که مبادا در فتنه‌ای علیه دولت شرکت کند و امام جمعه پاسخ داد که تا حد ممکن از دخالت در فتنه‌ها اجتناب خواهد کرد. با این حال، مردم تحت کنترل او بودند. باری، وقتی آشوب فرونشست و مردم پراکنده شدند، می‌دانم که اگر آن ماجرا دو ساعت بیشتر طول کشیده بود، قصد داشتند دولت امیر را سرنگون کنند. تردید نیست که در این فتنه،

برخی افراد دست داشتند و یکی از آنان خود امام جمعه بود. امیر امام جمعه را تهدید به عزل از مقامش کرد، مگر اینکه از فتنه‌گری و دخالت در سیاست دست بردارد و به او فهماند که حتی واسطه‌گری سفارت انگلیس نیز بی‌اثر خواهد بود. شیوه‌ی امیر مؤثر واقع شد و امام جمعه را فرمانبردار ساخت. پس از آن، امام جمعه با پروژه‌های ترقی‌خواهانه دولت موافقت کرد. چنان‌که وقتی امیر خواست آئین قمه‌زنی و زنجیرزنی ایام سوگواری محرم را لغو کند، ابتدا فتوای امام جمعه را گرفت که این رسم مخالف شریعت است. (Adamiyat, 1999). الگار می‌نویسد: «تهدیدهایی که متوجه قدرت حکومتی در تبریز بود، به وضوح بیشتر شد و امیر کبیر با استواری در برابر آن ایستادگی کرد.» حمزه میرزا حشمت‌الدوله حاکم شهر بود، اما قدرت واقعی در دست میرزا حسن‌خان، برادر امیر کبیر بود. به‌ظاهر، توجه اصلی میرزا حسن‌خان به افزایش دارایی خود از طریق تحمیل مالیات‌های گزاف بود. رهبری مخالفت با او را حاجی میرزا باقر مجتهد امام جمعه، میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام و پسرش میرزا ابوالقاسم بر عهده داشتند. حاجی میرزا باقر حکومتی در رقابت با او تأسیس کرد. میرزا علی‌اصغر نیز به تشویق پسرش اجازه داد که خانه‌اش به پناهگاه پیروان مسلحش تبدیل شود که همیشه آماده جنگ بودند. امیر کبیر در اولین سال حکومت ناصرالدین شاه، سلیمان خان افشار را به تبریز فرستاد تا این سه نفر را دستگیر کند و به تهران بیاورد. میرزا علی‌اصغر و پسرش پس از اندک مقاومتی تسلیم شدند، اما تعقیب حاجی میرزا باقر مدتی طول کشید. هر شب هزار نفر مسلح از خانه او محافظت می‌کردند تا در نهایت او نیز راضی شد که با سلیمان خان به تهران بیاید. این سه نفر تا زمان سقوط امیر کبیر در تهران نگهداری می‌شدند (Algar, 1990). چنین رفتار توهین‌آمیزی نسبت به علما اثر عمیقی بر جای گذاشت. اینک بی‌دینی حکومت قاجار مسلم شده بود. روسیه و انگلیس از ملایان پشتیبانی می‌کردند و این یکی از دلایلی بود که امیر می‌خواست از اقتدار آنان بکاهد (Adamiyat, 1999). مسأله دیگر، شکستن آئین بست بود. بست‌نشینی یکی از بنیادهای مدنی کهن بود. برخی

امامزاده‌ها، خانه‌های مجتهدان بزرگ، مسجد شاه تهران و غیره، از تعرض مصون بودند. در حکومت بی‌قانون ایران، مردم گاهی برای احقاق حق یا از ترس شکنجه به آن مکان‌ها پناه می‌بردند. چون در این کار هیچ قانونی نبود، مردم از آن سوء استفاده می‌کردند. بسیاری از گناهکاران و قاتلان به بست می‌نشستند و کسی نمی‌توانست آنان را تعقیب کند. اغلب آنان به خانه‌های روحانیون با نفوذ پناه می‌بردند و روحانیون این را به عنوان ابزاری برای اعمال قدرت در برابر دولت به کار می‌بردند. این سوء استفاده از آئین تحصن، با اصول حکومت میرزا تقی‌خان امیرکبیر سازگار نبود، زیرا او حکومت قانون و عدالت را برقرار کرده بود و نباید روحانیون در سیاست دخالت می‌کردند. در سال ۱۲۶۶، امیر آئین بست را لغو کرد و در این تصمیم، امام جمعه تهران را نیز همراه خود داشت (Algar, 1990). موضوع دیگر، شایعه معجزه‌ای در تبریز بود که باعث غوغا و فتنه در آن شهر گردید. در وسط تبریز، مقبره‌ای معروف به بقعه سید حمزه وجود داشت که مردم اعتقاد داشتند امام زمان در آن جا به برخی از مؤمنان تجلی کرده است. سپهر می‌نویسد: «یکی از بزرگان طریقت، امام زمان را در آن مکان دیده و مردم تبریز این قصه را شنیده و آن مکان را مقام صاحب‌الزمان نامیدند.» (Sepehr, 2011) گاوی که به مذبج برده می‌شد، هنگامی که از مقابل بقعه گذشت، دو بار به آن پناه برد. بار سوم که قصاب توجهی نکرد، گاو جان داد. معجزات ادامه یافت و مردم تبریز به دلیل تبرک از موهای آن گاو استفاده کردند. امام جمعه تبریز فتوی داد که هر کس در نزدیکی بقعه باده‌نوشی یا قمار کند، باید کشته شود. این فتنه در تبریز موجب شد که امام جمعه و شیخ‌الاسلام از تبریز تبعید شوند (Algar, 1990). موضوع بعدی تعزیه‌خوانی بود که در دوران ناصرالدین شاه بسیار رایج شد. تعزیه‌ها افزایش یافت و تکمیل شدند و تکیه‌ها بیشتر شدند. خارجی‌ها نیز در جلسات تعزیه حضور پیدا می‌کردند و تعزیه‌ها به نمایش‌نامه‌های تئاتری تبدیل شد. روضه‌خوانی نیز از دیگر اقدامات روحانیون بود. در تلاش‌هایی که امیرکبیر برای مقابله با تعزیه انجام داد، دوباره به دنبال جلب موافقت روحانیون بود و امام جمعه تهران در این راه به او

کمک کرد (Algar, 1990). در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری نیز حضور خارجی‌ها در تعزیه‌ها ظاهراً ممنوع شد. البته این سیاست‌ها هیچ‌کدام مؤثر واقع نشد، زیرا در انقلاب مشروطه زمانی که ابتدا در مسجد شاه و سپس در محوطه سفارت انگلیس تحصن کردند، از روضه‌خوانی برای الهام‌بخشی و حفظ تعصب دینی استفاده شد.

جایگاه روحانیت در دوره‌ی صدارت میرزا آقاخان نوری

رابطه‌ی میرزا آقاخان نوری با علما و روحانیون در راستای اهداف خود، مناسب بوده است. او علما را وسیله‌ای برای تقویت موضع خود می‌نگریست و سیاست‌هایی که میرزا در این زمینه پیش گرفت، از جهاتی با سیاست‌های امیرکبیر در تضاد بود. مثلاً میرزا باقرخان مجتهد و میرزا علی اصغر، پسر امام جمعه که امیرکبیر به تبریز تبعید کرده بود، پس از پذیرایی گرم از سوی اصحاب خود، امکان بازگشت به شهر را یافتند (Afshari, 1993). اگرچه میرزا آقاخان نوری با دادن انعام به علما در پی جلب رضایت آنان بود، اما در عین حال با دخالت آنان در امور دولت مخالف بود. هنگام سقوط هرات، ناصرالدین شاه دستور داد که به ظاهر به منظور قدردانی از دعا‌های علما، مبلغ سه هزار تومان به آنان داده شود. ده هزار تومان دیگر نیز به عتبات فرستاده شد تا صرف تعمیر بقاع گردد. با همه‌ی این اقدامات، هنوز نتوانستند پس از صدور حکم جهاد و با همکاری علما در اعلام جنگ با انگلیس که بوشهر را تصرف کرده بودند، مردم را به جنگ ترغیب کنند. از دلایل شکست اعلام جهاد، تصنعی بودن آن بود؛ زیرا دولت بیش از علما در صدور آن نقش داشت. علما همواره در مراسم دربار شرکت می‌کردند و عرض حال‌هایی به شاه می‌دادند. اما شاه اگرچه به ظاهر دیندار بود، ولی می‌کوشید که دینداری خود را به استقلال بنا نهد. به طور کلی، علمایی که به طور مستقیم با دربار ارتباط داشتند، افراد مهمی نبودند. در میان آنها، عنوان امام جمعه از همه مهم‌تر بود و ارتباط بین امام جمعه و دولت در زمان وزارت امیرکبیر برقرار شد. امام جمعه‌های تهران بر آن شدند که نفوذ خود را از طریق ارتباط نزدیک با شاه حفظ کنند و شاه نیز از این ارتباط استقبال کرد. به میرزا زین العابدین، پسر میرزا ابوالقاسم، در

زمان حیات پدرش پیشنهاد شد که با یکی از دخترهای ناصرالدین شاه به نام ضیاءالسلطنه ازدواج کند. پس از فوت میرزا ابوالقاسم، با اینکه میرزا زین العابدین سن و سال چندانی نداشت، به امر شاه به جای پدر، مقام امام جمعه را به دست آورد. هدف از این انتصاب‌ها، کسب نفوذ و ثروت نامشروع بود. چنان‌که وقتی حاج ملاعلی کنی درگذشت، تولیت مدرسه‌ی فخریه به پاداش خدمات امام جمعه به شاه به او واگذار شد. امام جمعه مقام و نفوذ قابل توجهی در میان علمای تهران داشت و در حقیقت به دلیل همین دو پهلویی، می‌توانست خدمت بزرگ‌تری به شاه کند. چنان‌که در جریان کم‌یابی نان که منجر به بروز شورش علیه دولت گردید، امام جمعه با دولت همکاری کرد و شورشیان نسبت به او رفتار خشونت‌آمیزی داشتند (Algar, 1990).

جایگاه روحانیت در زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار

سومین صدراعظم ناصرالدین شاه، میرزا محمدخان سپهسالار نام داشت که پس از شش سال که امور حکومت بدون صدراعظم سپری می‌شد، به این سمت نایل آمد. دوران صدارت این شخص حدود یک و نیم سال به طول انجامید و با توجه به صبغه‌ی نظامی که داشت، عمده‌ترین اقداماتش در خصوص نیروی نظامی متمرکز شد. در حالی که به سایر امور مملکت توجهی نداشت و به همین جهت از صدارت عزل شد (Afshari, 1993). چهارمین صدراعظم ناصرالدین شاه، میرزا حسین خان یکی از دامادهای فتحعلی شاه بود. با روی کار آمدن میرزا حسین خان سپهسالار، کوشش‌هایی برای تقویت حکومت مرکزی از طریق اصلاحات اداری صورت می‌گرفت که وارد مرحله‌ای جدید و به ظاهر مؤثر شد. اساس این اصلاحات مانند هدف کلی آن در واقع از علما بیگانه بود و علما نسبت به آن بدگمان بودند و مخالفت‌شان ناگزیر به نظر می‌رسید. در ضمن، این اصلاحات با رخنه‌ی اقتصادی بیگانه در ایران همراه شد. اگرچه مقاصد او در واگذاری امتیازات شاید با انگیزه‌هایی که موجب اعطای امتیازات بعدی شد تفاوت داشت، اما از لحاظ ظاهر و تأثیر، تفاوت چندانی با

دیگر امتیازات نداشت و می‌توانست مقاومت علما را برانگیزد (Afshari, 1993). ناظم‌الاسلام کرمانی در این ارتباط می‌نویسد: "اگرچه ابتدا صدارت او مقارن با گرانی و قحطی سال ۱۲۸۸ هجری شد و این فقره شکستی به کار او وارد آورد، مع ذلک، کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت. چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه این کار صورت نمی‌گرفت، خواست چشم و گوش ناصرالدین شاه را باز کند... او را به سیر و سیاحت اروپا برد. در غیاب او درباریان، علما و عظام تهران را ترسانیدند که مشیرالدوله می‌خواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امتیاز خط آهن را به انگلیس‌ها داده است... لذا حاج ملاعلی کنی و... حکم به کفر مشیرالدوله دادند... در رشت، لایحه‌ی علما به ناصرالدین شاه رسید که مشیرالدوله نباید به ایران بیاید و اگر بخواهد او را به تهران بیاورید، ما شما را به سمت پادشاهی نمی‌شناسیم... او را معزول نموده و خود به تهران آمد" (Nader, 1972). با اینکه از علما خواسته شده بود که درباره‌ی نتایج آن سفر با مردم سخن گویند، به ظاهر علما با آن سفر به مخالفت برخاستند (Amin al-Dawlah, 1962). میرزا حسین خان سپهسالار، دوازده سال سفیر ایران در عثمانی بود. در سال ۱۲۸۷ هجری قمری، به همراه ناصرالدین شاه که از زیارت عراق عرب بازمی‌گشت، راهی تهران شد و ابتدا به مقام وزارت وظایف و اوقاف و سپس وزارت عدلیه گمارده شد و به ظاهر، هر دو این مقام‌ها را همزمان اداره می‌کرد (Adamiyat, 1961). او نظام‌نامه‌ای برای دستگاه قضائی تدوین کرده بود، از جمله در آن نظام‌نامه، ماده‌ای بود که رسیدگی به هرگونه دعوای مربوط به یک خارجی را در صلاحیت وزارت امور خارجه می‌دانست (Adamiyat, 1961). میرزا حسین خان دستور داد که از مجازات‌های بدنی و بریدن اعضای بدن خودداری کنند که این دستور باعث تضعیف دادگاه‌های شرع می‌شد (Adamiyat, 1961). الگار می‌نویسد: "دوران سفارت او در استانبول، کما بیش مصادف با زمانی بود که سلطان عبدالعزیز دست به اصلاحات گوناگون می‌زد. قوانین مدوّنه و تأسیس دادگاه‌های دولتی، به

غیرروحانی کردن قسمت اعظم قانون عثمانی منجر شده بود" (Algar, 1990). میرزا حسین خان سپهسالار گزارش‌هایی از این پیشرفت‌ها که دیگران کسب کرده بودند به تهران فرستاد تا به تلویح، لزوم انجام اقدامات مشابهی را در ایران نشان دهد (Adamiyat, 1961). هدفی که مشاورش ملکم خان در عبارت "أخذ تمدن فرهنگی بدون تصرف ایرانی" بیان کرده بود، در معرض قبول علما نبود. تسلیم بی‌قید و شرط علما به الگوهای اروپائی، علت وجودی آنان را به کلی از بین می‌برد (Adamiyat, 1961).

صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک

پس از برکناری مشیرالدوله از مقام صدارت، میرزا یوسف مستوفی الممالک به این سمت منصوب شد و به مدت سه سال در این جایگاه باقی ماند. از مهم‌ترین وقایع داخلی دوران صدارت وی، قیام شیخ عبیدالله بود. از نظر عقاید مذهبی، گرچه فردی مسلمان، مؤمن و اهل عبادت به شمار می‌رفت، اما تمایل زیادی به درویش‌مسلمی و کیمیاگری داشت. او به بابا قلندر شاه قندهاری ارادت می‌ورزید و از مریدان او محسوب می‌شد (Afshari, 1993). هر جمعه به ونک می‌رفت و مقبره‌ی بابا را که خود بانی آن بود، زیارت می‌کرد (Etemad al-Saltaneh, 1970).

صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک

پس از برکناری مشیرالدوله از مقام صدارت، میرزا یوسف مستوفی الممالک به این سمت منصوب شد و به مدت سه سال در این جایگاه باقی ماند. از مهم‌ترین وقایع داخلی دوران صدارت وی، قیام شیخ عبیدالله بود. از نظر عقاید مذهبی، گرچه فردی مسلمان، مؤمن و اهل عبادت به شمار می‌رفت، اما تمایل زیادی به درویش‌مسلمی و کیمیاگری داشت. او به بابا قلندر شاه قندهاری ارادت می‌ورزید و از مریدان او محسوب می‌شد (Afshari, 1993). هر جمعه به ونک می‌رفت و مقبره‌ی بابا را که خود بانی آن بود، زیارت می‌کرد (Etemad al-Saltaneh, 1970).

جایگاه روحانیت در زمان صدارت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان

میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان، فرزند آقا ابراهیم بود که در دربار ناصرالدین‌شاه، مقام آبدارباشی داشت. ناصرالدین‌شاه به دلیل صداقت و امانت‌داری که از وی مشاهده کرد، لقب امین‌السلطان را به او اعطا کرد. پس از درگذشت آقا ابراهیم، شاه پسرش، میرزا علی اصغر خان، را که در آن زمان مسئولیت اداره‌ی شترخانه و قاطرخانه را بر عهده داشت، به جای پدر منصوب کرد. او با زیرکی خود را به شاه نزدیک کرد و پس از مرگ میرزا یوسف مستوفی الممالک در سال ۱۳۰۵ ه.ق، حکم صدارت را دریافت کرد (Ramazani, 2004).

یکی از وقایع مهم دوران میرزا یوسف، شورش شیخ عبیدالله، رهبر طریقت نقش‌بندیه بود که ناصرالدین‌شاه برای سرکوب آن، حسین علی‌خان امیرنظام گروسی را مأمور کرد. در دوره‌ی امین‌السلطان، نقش علما در تحولات کشور بسیار پررنگ و قابل توجه بود. در جریان سومین سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا، اعطای امتیازات به شرکت‌های خارجی باعث نارضایتی و اعتراض مردم و علما شد. هنگامی که حکومت به این اعتراضات بی‌توجهی کرد، علما با رهبری مرجعیت شیعه به میدان آمدند و تا تحقق خواسته‌های مشروع خود از پای نشستند. در نهایت، ناصرالدین‌شاه مجبور به لغو این امتیازها شد. امین‌السلطان نه تنها اقدامی برای اصلاح کشور و آسایش مردم انجام نداد، بلکه بیشتر وقت خود را صرف حمایت از استبداد، ترویج فساد، رشوه‌خواری و همکاری با بیگانگان کرد. او افراد نالایق و چاپلوس را به مناصب مهم دولتی منصوب می‌کرد و هرکس را که تفکری روشن و اندیشه‌ای بلند داشت، از میان برمی‌داشت (Malekzadeh, 1994). امین‌السلطان، همانند شاه، هر فردی را که به آزادی و اتحاد فکر می‌کرد یا از استبداد سخن می‌گفت، تحت تعقیب قرار داده و دستور قتل وی را صادر می‌کرد. هنوز میرزا رضا کرمانی، قاتل ناصرالدین‌شاه، به دلیل احترام به ماه محرم و صفر در تهران زنده بود که امین‌السلطان حکم اعدام شیخ احمد روحی، میرزا آقاخان کرمانی و خیرالممالک را صادر کرد. این سه نفر به دلیل نامه‌نگاری با علمای عتبات و ایران در راستای درخواست برای اتحاد

اسلامی، مورد سوءظن دولت ایران قرار گرفته بودند. آن‌ها به شدت طرفدار سید جمال‌الدین اسدآبادی بودند و در مسیر دعوت به اتحاد اسلامی گام برمی‌داشتند (Kermani, 1967). پس از تبعید سید جمال‌الدین اسدآبادی به بصره، او به درخواست سید علی‌اکبر فال‌اسیری که در جریان اعتراضات به امتیاز تنباکو به بصره تبعید شده بود، نامه‌ای به میرزا حسن شیرازی نوشت. در این نامه، ضمن افشای مفاسد قرارداد تنباکو، علما را به اقدام مؤثر علیه حکومت تشویق کرد. در بخشی از این نامه، درباره‌ی امین‌السلطان چنین آمده اس "پادشاه ایران فردی سست‌عنصر و بدسرشت شده، مشاعرش ضعیف گردیده و بدرفتاری را پیش گرفته است. او خود توانایی اداره‌ی کشور و حفظ منافع عمومی را ندارد. به همین دلیل، زمام امور را به دست فردی پلید و بدکردار سپرده که در مجامع عمومی به پیامبران اهانت می‌کند. نه فرمان دین را می‌پذیرد و نه به رؤسای دینی احترام می‌گذارد. به علما ناسزا می‌گوید، به پارسایان تهمت می‌زند، به سادات توهین می‌کند و با واعظان همچون افراد پست رفتار می‌نماید. پس از بازگشت از اروپا، پرده‌ی شرم را دریده و علناً باده‌گساری می‌کند، با کفار دوستی می‌ورزد و با نیکوکاران دشمنی می‌کند. اما خیانت بزرگ‌تر او، فروش بخش عمده‌ای از کشور و درآمد آن به دشمنان دین است. این خیانت شامل:

۱- معادن و راه‌ها. ۲- رود کارون. ۳- مسیر اهواز تا تهران. ۴- امتیاز تنباکو. ۵- تولید انگور برای ساخت شراب. ۶- صنایع صابون، شمع و شکر. ۷- تأسیس بانک‌ها.

این خائن نادان برای فریب ملت، این اقدامات را معاهداتی موقتی معرفی می‌کند که بیش از صد سال دوام نخواهند داشت. اما واقعیت این است که او کشور را به مزایده گذاشته و سرزمین اسلامی را به اجانب می‌فروشد. حتی نصف دیگر کشور را نیز برای کسب رضایت روسیه، به‌عنوان حق‌السکوت واگذار کرده است، از جمله مرداب رشت و مسیر انزلی تا خراسان. اما روسیه این هدیه را نپذیرفته و درصدد است تا در صورت برهم خوردن این معاهده، خراسان را مستعمره کند و سپس به آذربایجان و مازندران نیز دست‌اندازی نماید.

این نخستین نتیجه‌ی حکومت این فرد نالایق است. در نهایت، این مرد تبهکار کشور ایران را چنین به مزایده گذاشته و خانه‌های محمد (ص) و ممالک اسلامی را به اجانب واگذار می‌کند، آن‌هم به بهایی اندک. آری، هنگامی که پست فطرتی، حرص، خساست و دیوانگی در هم آمیزد، چنین سرنوشتی برای کشور رقم خواهد خورد. (Bayani, 1996).

تأثیر تعاملات علما و حکومت بر جایگاه دین

تعاملات میان حکومت و علما تأثیر مستقیمی بر جایگاه دین در جامعه داشت. از یک سو، مشارکت علما در حکومت موجب تقویت نقش دین در سیاست و فرهنگ عمومی شد. مردم به علما به عنوان ناظران شرعی حکومت می‌نگریستند و مشروعیت پادشاهی را به واسطه تأیید آنان می‌پذیرفتند. از سوی دیگر، محدودیت‌هایی که حکومت بر علما اعمال می‌کرد، باعث کاهش نفوذ اجتماعی روحانیون شد. برخی از علما که وابستگی بیشتری به دربار پیدا کردند، اعتبار خود را در میان مردم از دست دادند. این امر موجب شکل‌گیری دسته‌بندی میان روحانیون حکومتی و مستقل شد که در تحولات بعدی ایران تأثیرگذار بود. ر دوران سلطنت ناصرالدین شاه، جنبش‌ها و شورش‌های سیاسی و اجتماعی به اوج خود رسید. بسیاری از این شورش‌ها ناشی از مبارزه با ظلم و استبداد بود. برخی شورش‌ها گسترده و پیچیده بودند، مانند قیام بایه که در مناطقی چون مازندران و نیریز رخ داد. این قیام‌ها در ابتدا از مشکلات اقتصادی و اجتماعی بهره می‌بردند و پیروانی یافتند که خواستار تشکیل حکومتی روحانی تحت رهبری باب بودند. با شکست نیروهای بایه و قتل سران آن‌ها، این جنبش به پایان رسید. همچنین، شورش‌های دیگری چون قیام‌های کردها و شورش‌های محلی در یزد و کالردشت، با سرکوب شدید مواجه شدند. در این زمان، شاه به شدت با تهدیدات سیاسی و اجتماعی مبارزه می‌کرد و بسیاری از شورشیان را از بین می‌برد.

بنیان‌گذار فرقه بایه و روند شورش‌های بایه و برخورد دولت با آن

بنیان‌گذار فرقه بابیه، میرزا علی محمد، در سال ۱۸۱۹ میلادی (۱۱۹۸ هجری شمسی) در خانواده‌ای بازرگان در شیراز متولد شد. او ابتدا در بوشهر به تجارت پرداخت، اما سپس برای تحصیل علوم دینی به کربلا رفت و در محضر سید کاظم رشتی، رهبر فرقه شیخیه، درس خواند. شیخیه معتقد بودند که باید میان امام غایب و شیعیان واسطه‌ای به نام "باب" یا "شیعه کامل" وجود داشته باشد. پس از مرگ سید کاظم رشتی در سال ۱۲۲۳ هجری شمسی، میرزا علی محمد باب به شیراز بازگشت و خود را باب معرفی کرد، یعنی واسطه‌ای میان امام غایب و شیعیان. وی بعدها ادعا کرد که خود همان امام غایب، مهدی، است. در سال ۱۸۴۷ میلادی (۱۲۲۶ هجری شمسی)، او ادعای نبوت کرد و گفت که به جای حضرت محمد (ص)، آمده است و کتابی به نام "بیان" را جایگزین قرآن معرفی کرد. ابتدا روحانیت شیراز او را دیوانه خواند، اما پس از آنکه پیروان و هواداران زیادی به دور او جمع شدند، از جمله رهبران مذهبی و چهره‌های سیاسی، واکنش‌های جدی‌تری از سوی روحانیت صورت گرفت و به آزار و اذیت او پرداختند (Foran, 1998). پس از درگذشت محمدشاه، شورش‌ها شدت گرفت و در دوران فترت پیش آمده، پیشوایان بابی در مناطق مختلف اقدام به شورش کردند. در این میان، افرادی مانند ملامحمدعلی بارفروشی در مازندران و ملامحمدعلی زنجانی در زنجان قیام کردند. همچنین، پس از تیرباران باب، سید یحیی دارابی در یزد به قیام دست زد. این پیشوایان بابی از فرصت به وجود آمده استفاده کردند و یکی پس از دیگری دست به شورش زدند و اقدام به کشت و کشتار کردند.

قیام شیخ عبدالله

کیومرث فیضی در کتاب خود با عنوان "قیام شیخ عبدالله شمرزینی در دوره ناصرالدین شاه قاجار"، نظرات مختلف پژوهشگران درباره این قیام را به چند دسته تقسیم کرده است: برخی بر این باورند که شیخ عبدالله با استفاده از مذهب، کردها را علیه شیعیان ایران تحریک کرد. این گروه اعتقاد دارند که شیخ عبدالله می‌خواست مانند شاه اسماعیل صفوی با بهره‌گیری از احساسات مذهبی کردها و اتکا به

قدرت نظامی ایلات و عشایر، به تخت سلطنت برسد. گروه دیگری عقیده دارند که قیام شیخ عبدالله یک قیام فتودالی بوده که قصد داشت از ضعف دولت‌های ایران و عثمانی در قرن نوزدهم بهره‌برداری کند و با تکیه بر حمایت‌های خارجی نظیر روسیه و انگلستان، امپرنشینی کرد تحت ریاست خود تشکیل دهد. برخی دیگر می‌گویند این قیام طغیان ایلات و عشایر ناراضی از دولت ایران بوده و شیخ عبدالله به عنوان مزدور دولت‌های انگلیس و عثمانی عمل کرده و قیام او جز قتل عام، ویرانی و غارتگری نتیجه‌ای نداشت. در نهایت، گروهی دیگر بر این باورند که قیام شیخ عبدالله اولین قیام گسترده و ملی کردها بود که هدف آن ایجاد کردستانی مستقل بود و می‌خواست مناطق کردنشین ایران و عثمانی را به هم متصل کند. این گروه‌ها معتقدند که شیخ عبدالله از بنیان‌گذاران ناسیونالیسم کردی بوده و قیام وی نقطه عطفی در مبارزات سیاسی کردها به شمار می‌رود (Feyzi, 2011).

فیضی می‌نویسد: "در سال ۱۲۹۷ ه.ق، اقبال الدوله حاکم ارومیه، که جانشین شجاع الدوله شده بود، از شیخ عبدالقادر یکی از پسران شیخ عبدالله، که به بهانه‌ی سرکشی از امالک و در واقع برای آماده کردن زمینه‌های قیام به آذربایجان آمده بود، خواستار جمع‌آوری مالیات منطقه‌ی سومای شد. ولی او از انجام این کار شانه خالی کرد. پس اقبال الدوله از علی خان، یکی از مالکان با نفوذ منطقه، خواستار انجام این کار شد. او هم پسرش را مأمور اجرای خواست حاکم نمود. اما او به شیخ پناهنده شد. اشخاص با نفوذی چون عبدالله خان و ابراهیم خان، دو برادر که ساکن اشنویه و از حکومت شاهزاده احمدمیرزا، ظلم و ستم زیادی دیده بودند، با شیخ عبدالله ارتباط برقرار کردند و شیخ را تشویق به یورش به ایران نمودند. همچنین حمزه آقا، رئیس ایل منگور که یکی از رؤسای گُرد شرکت‌کننده در نشست کردها در شمرزینان بود، توانست نظر برخی از رؤسای عشایر را جهت پیوستن به قیام جلب نماید." (Feyzi, 2011) اما اقدامات آن‌ها از دید دولت ایران مخفی نماند و به همین جهت دستور دستگیر کردن حمزه آقا از تبریز به حاکم ساوجبلاغ رسید. غوریانس می‌نویسد: "در

این میان گویا حکم گرفتن حمزه آقا از حکومت تبریز به شاهزاده رسید. چنین معلوم می‌شود که حکومت تبریز چنین پنداشته بود که باز حمزه آقا بنای سرکشی قدیم را گذاشته، بنابراین در خصوص گرفتن او اصرار کرده بودند (Ghoriyans, 1977). پس از تبادل نظر، رؤسای کرد، سه دسته نیرو برای یورش به ایران آماده کردند. نیروی اصلی که تحت ریاست شیخ عبدالقادر و حمزه آقا بود، در اولین قدم موفق شدند شهر ساوجبلاغ را تصرف و سپس به سوی تبریز پیشروی کنند. نیروی دوم به ریاست محمدصدیق، پسر بزرگ شیخ عیدالله، مأمور تصرف شهر ارومیه شده بود. نیروی سوم به ریاست خلیفه سید محمد، یکی از نزدیکان شیخ عیدالله، می‌بایست شهرهای خوی و سلماس را به تصرف درآورد (Feyzi, 2011). ملک آرا معتقد است: "مشیرالسلطنه، پیشکار مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز، به هیچ وجه نگذاشته بود کسی این وقایع را به ولیعهد عرض کند و می‌گفت اگر ولیعهد بشنود غصه می‌خورد و اوقاتش تلخ می‌شود و این خروج کردها نقلی ندارد" (Malek Ara, 1982). به همین دلیل هیچ‌گونه واکنشی از طرف تبریز نسبت به اقدام شورشیان به عمل نیامد. نیروهای تحت فرمان حمزه آقا و شیخ عبدالقادر به میاندوآب یورش بردند و شهر را به آتش کشیدند. غوریانس شمار کشته‌شدگان را کمتر از ۹۰۰ نفر ذکر کرده است و می‌افزاید که در جریان تصرف شهر، گذشته از نیروهای شورشی، برخی افراد سودجو و فرصت‌طلب، لباس کردی پوشیده و به غارت اموال مردم پرداختند (Ghoriyans, 1977). شاید بتوان گفت حمله به میاندوآب آغاز شکست قیام شیخ عیدالله بود. این تهاجم تأثیرات منفی زیادی بر روند قیام گذاشت. غوریانس می‌نویسد: "هرقدر خیال می‌کردند که این رفتارها از بهر چه غرض و از چه نیت است، معلوم نمی‌شد. نه طریق اقلیم‌گیری در این رفتار دیده می‌شد و نه رسم اعانت و مظاهرت. بلکه یک نوع قاطع‌الطریق و راهزنی به نظر می‌آمد" (Ghoriyans, 1977). نتیجه‌ی بی‌خبری ولیعهد که مزید بر بی‌لیاقتی و سستی شاه می‌شود به حدی می‌رسد که پس از بروز غائله‌ی شیخ عیدالله در ارومیه، ناصرالدین شاه مظفرالدین میرزا را به

جرم بی‌کفایتی از ایالات آذربایجان معزول و به تهران احضار نمود. در این مورد، امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود می‌نویسد: "ولیعهد در تهران توقیف شد. واقعه‌ی اکراد و اختلال مهام آذربایجان ساحت ولیعهد را در خدمت شاه، غبارآلود و مکدر داشت و مکرر در حضور همایونی سخن از توقیف دائمی او در دربار تهران می‌رفت...". ناصرالدین وقتی از اخبار واقعه در آذربایجان و کردستان مطلع گردید، برای سرپوش نهادن بر بی‌توجهی‌های خود، دنبال کسی می‌گشت تا همه‌ی این قصورات را به گردن او بیاندازد، و ولیعهد دوست نداشت که مقصر همه‌ی این اتفاقات او شناخته شود. و ناامیدی سران حکومتی را فراگرفته بود، ولی از طرفی ناصرالدین شاه سعی می‌کرد که این وقایع را عادی و بی‌اهمیت قلمداد کند. با خشم و قهر می‌گوید: "این شیخ کیست که این‌طور جسارت‌ها می‌کند؟ چهارتا کرد چرا شماها را این‌قدر دستپاچه و کم‌دل کرده است که این‌طورها عریاض و تلگراف‌ها عرض می‌کنید؟ نمی‌دانم چه خبر شده است که این‌قدر بی‌غیرت شده‌اید که چند کرد امروز مملکت گیر شده است؟ شهر محاصره می‌کند؟ یعنی چه؟ به خدا قسم، به روح شاه مرحوم قسم اگر پدر اکراد را آتش نزنید، بعد از این نوع عریاض بی‌معنی بکنند، مثل زن‌ها حرکت کند، همه‌ی شماها را آتش خواهم زد" و به میرزااحسین خان سپهسالار دستور می‌دهد که به سمت آذربایجان حرکت کند. علی افشار می‌نویسد: "در روز چهاردهم ذی‌القعدة الحرام ۱۲۹۷هـ.ق، شیخ عیدالله در رأس نیروی ۱۲ هزارنفری به منظور تصرف ارومیه حرکت کرد" (Afshar, 1967). اقبال‌الدوله، حاکم شهر، به منظور دفع اشرار سرحدی در اطراف شهر اردو زده بود. مردم تصمیم می‌گیرند تا زمان بازگشت اقبال‌الدوله به شهر در برابر شیخ مقاومت نمایند. سرانجام، اقبال‌الدوله در هفدهم ذی‌القعدة به شهر وارد شد. فیضی می‌نویسد: "در تمام این جریانات و در مدت محاصره ارومیه، کنسول انگلیس نیز دخالت داشت و در واقع می‌توان گفت نقش مشاور سیاسی شیخ عیدالله را ایفا می‌کرد" (Feyzi, 2011). سرکوب فرقه بابیه و شکست شورش شیخ عیدالله فرصتی برای ناصرالدین شاه فراهم کرد تا خود را به

عنوان مدافع دین و شریعت معرفی کند. شاه با همکاری علما و اجرای فتوای قتل عام بابیان، وجهه مذهبی خود را تقویت کرد. علل گسترش فرقه بابیه شامل ظلم حکام به مردم و پیام‌های مردم‌گرایانه باب بود که آن‌ها را فریب داد. در ابتدا، حکومت به دلیل عدم تهدید جدی، اقدامی نکرد، اما زمانی که شورشیان تبدیل به تهدید نظامی شدند، شاه به مقابله پرداخت.

نقش علما در تحولات اجتماعی و سیاسی

علما نقش مهمی در تحولات اجتماعی و سیاسی دوره ناصری داشتند. آن‌ها علاوه بر مشروعیت‌بخشی به سلطنت، در اعتراضات اجتماعی و حمایت از نهضت‌های مردمی نیز نقش ایفا کردند. فتوای علمای برجسته در خصوص مقابله با نفوذ خارجی و مخالفت با قراردادهای استعماری، نشان‌دهنده جایگاه قوی دین در سیاست بود. یکی از مهم‌ترین اقدامات علما، مخالفت با امتیاز تنباکو بود که به اعتراضات گسترده و لغو امتیاز منجر شد. این رویداد نشان داد که علما قادرند از نفوذ خود برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های کلان کشور استفاده کنند.

شیخ مرتضی انصاری

شیخ مرتضی انصاری در روز عید غدیر سال ۱۲۱۴ در دزفول، در خانواده‌ای روحانی متولد شد. پدرش، محمدامین، از علمای برجسته و مروّجان دین اسلام بود. نسب شیخ انصاری به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی معروف پیامبر (ص)، می‌رسد. در دوران اقامتش در ایران، از محضر استادانی همچون شیخ اسدالله بروجردی و حجت‌الاسلام شفتی بهره‌مند شد. پس از درگذشت پدرش در سال ۱۲۴۸ ق، تصمیم گرفت برای همیشه دزفول را ترک کرده و به نجف مهاجرت کند (Zabih Zadeh, 2003). در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه، در جریان تنش میان ایران و انگلیس بر سر هرات و افغانستان، انگلیسی‌ها در سال ۱۳۷۳ ه.ق بخشی از جنوب ایران را اشغال کردند. ناصرالدین‌شاه برای مقابله با آن‌ها، به علمای شیعه روی آورد و از شیخ انصاری درخواست صدور حکم جهاد کرد. اما شیخ، با توجه به تجربه‌ی تلخ استادان خود از عدم همراهی جدی و پایدار

حکومت قاجار در مقابله با روس‌ها، از اجابت این درخواست خودداری نمود (Khaleqi Nejad, 2011). در سفری که دختر ناصرالدین‌شاه به عتبات عالیات داشت، هنگام ملاقات با شیخ انصاری از سادگی زندگی او تعجب کرد و گفت: "اگر ملا و مجتهد این است، پس حاجی ملاعلی کنی چه می‌گوید؟" شیخ با تندی او را سرزنش کرد و پاسخ داد: "ملاعلی کنی حق دارد آن‌گونه باشد، زیرا در برابر پدرت باید همان‌گونه رفتار کند. اما من در میان طلاب زندگی می‌کنم و باید همچون آنان باشم". آیت‌الله ملاعلی کنی، از دوستان دیرین شیخ انصاری بود و نفوذ بالایی نزد شاه و دربار داشت. همین نفوذ سبب شد که امتیاز رويتر لغو گردد و میرزا حسین‌خان سپهسالار از مقام خود برکنار شود (همان، ۵۶۹-۵۶۴). از میان شاگردان برجسته‌ی شیخ انصاری می‌توان به حاج شیخ جعفر شوشتری، حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، حاج میرزا محمدحسن شیرازی، ملا حسین قلی همدانی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و آخوند ملا محمدکاظم خراسانی اشاره کرد (Zabih Zadeh, 2003). شیخ انصاری در مسیر تحقیقات و پژوهش‌های خود، سفرهای متعددی انجام داد و با بسیاری از علمای زمان خود ارتباط برقرار کرد. شیخ اسدالله بروجردی نقش مهمی در هموار ساختن مسیر مرجعیت انصاری داشت، اما فردی که بیشترین سهم را در تثبیت جایگاه او ایفا کرد، شیخ محمدحسن نجفی، نویسنده‌ی کتاب فقه "جواهر الکلام" و از فرزندان شیخ جعفر بود. در این دوران، قدرت روحانیت در شخص شیخ انصاری تجسم یافته بود. این اتحاد بعدها به میرزا حسن شیرازی رسید، اما پس از درگذشت وی، از بین رفت (Algar, 1990).

حاج میرزا محمدحسن شیرازی

حاج میرزا محمدحسن شیرازی، فرزند محمود حسینی شیرازی، از مجتهدان برجسته و سیاست‌مداران تأثیرگذار شیعه در دوره‌ی قاجاریه بود. وی در سال ۱۲۳۰ ه.ق در شیراز متولد شد و پس از فراگیری مقدمات علوم دینی، به اصفهان رفت و در حوزه‌ی درس سید حسن مدرس و حاجی کلباسی تحصیلات خود را تکمیل کرد (Timuri,

1984). در سال ۱۲۵۹ ه. ق، به نجف عزیمت نمود و از محضر شیخ مرتضی انصاری بهره برد تا به درجه‌ی اجتهاد رسید. پس از درگذشت استادش، به تدریس در نجف پرداخت و بسیاری از علمای مذهبی بعدی از شاگردان او بودند. در سال ۱۲۹۱ ه. ق، دولت عثمانی برای ایجاد مرکزی روحانی برای شیعیان در شمال عراق، او را در سامرا مستقر کرد. در همین شهر، فتوای تاریخی تحریم استعمال تنباکو را صادر نمود که تأثیر شگرفی بر ایران و نفوذ استعمار داشت. علمای آن دوره، به دلیل جایگاه برجسته‌ی او، وی را "میرزای مجدد" نامیدند (Khaleqi Nejad, 2011). یحیی دولت‌آبادی که از نزدیک با میرزا آشنا بود، با وجود دیدگاه‌های متفاوتش نسبت به جریان مذهبی در نجف، درباره‌ی او می‌نویسد: "شخص محترم میرزا در مردم‌داری یگانه‌ی عصر خویش است. عوالم الفت قدیم را رعایت کرده و مقام بزرگی خود را محفوظ داشته ..." (Dowlat Abadi, 1957).

با تلاش میرزای شیرازی، سامرا از انزوا خارج شد و به مرکزی مهم برای شیعیان جهان تبدیل گردید. دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد: "کم‌کم کار سامرا به جایی رسید که توجه عموم شیعیان جهان به آنجا معطوف شد و وجوهات شرعی از هندوستان، ایران، قفقاز و هرجایی که جعفری‌مذهب بود، به سامرا سرازیر گردید" (Dowlat Abadi, 1957).

نقش میرزای شیرازی در جنبش تنباکو

نقش میرزای شیرازی در جنبش تنباکو برجسته و سرنوشت‌ساز بود. با فتوای تاریخی خود، نه تنها توطئه‌ی بیگانگان را افشا کرد، بلکه عمل به آن را یک مصلحت عمومی و تکلیف شرعی دانست. در نتیجه، مردم ایران در حرکتی ملی، به رهبری علمای خود، قیامی گسترده را شکل دادند که پیامدهای مثبتی برای آینده‌ی کشور داشت. این اولین فتوای تحریم در تاریخ شیعه بود که توسط یک مرجع تقلید صادر شد. برخی معتقدند که لغو انحصار تنباکو، زمینه‌های اولیه‌ی شکل‌گیری جنبش مشروطه را فراهم کرد. در این صورت، شیخ مرتضی انصاری نیز باید از پیشگامان اصلی مشروطیت

دانسته شود، زیرا شاگردان او، از جمله میرزای شیرازی، این مسیر را ادامه دادند. استقرار مرجعیت شیعه در عتبات، فراتر از مرزهای ایران، از دیگر اقدامات مهم وی بود. عتبات همیشه به‌عنوان مرکز جذب زائران و طلاب علوم دینی از ایران، نقش کلیدی در تحولات شیعه داشت (Algar, 1990).

سید جمال الدین اسدآبادی

بنیان‌گذار اندیشه‌ی اصلاح‌طلبی و آغازگر نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، سید جمال‌الدین اسدآبادی است. او با مسافرت‌های گوناگون داخلی و خارجی، ضمن آگاهی از افکار و اخلاق مردم جهان، دردهای جامعه‌ی مسلمانان را شناخت و برای درمان آن‌ها دست به کار شد. سید جمال‌الدین، زمزمه‌های آزادی، آزادی‌خواهی، اصلاحات و مقابله با هرگونه فساد را در میان مردم ایران و جهان سر داد. اما درست در زمانی که شاهد تحقق اهدافش بود، مخالفت‌های داخلی و خارجی علیه او آغاز شد. دشمنان سید، از جمله ناصرالدین‌شاه، برنامه‌های اصلاحی او را عامل اصلی افزایش آگاهی‌های مردم می‌دانستند و معتقد بودند که مردم باید در جهل، بی‌خبری و بی‌سوادی بمانند تا بتوانند بدون هیچ مانعی منافع خود را تأمین کنند. سید در یک شهر، یک کشور و حتی یک قاره توقف نکرد و آسیا، آفریقا و اروپا را زیر پا گذاشت. توقف نسبتاً طولانی‌اش در کشورهای غربی، او را با آنچه در جهان پیشرفته می‌گذشت و با ماهیت تمدن اروپا و نیت سردمداران آن آشنا ساخت.

الگار می‌نویسد: «هر جا که سید آفتابی می‌شد، ابتدا به گرمی از او استقبال می‌کردند، اما دیر یا زود به او سوءظن پیدا کرده و تبعید می‌شد. علل این امر تا حدی در طبیعت تهوّرآمیز و جاه‌طلب خودش و تا حدی در پرده‌ی ابهامی که عقاید و انگیزه‌های واقعی او را احاطه کرده بود، وجود داشت. با شخصیت مغناطیسی‌اش که بسیاری شاهد آن بوده‌اند، گروه بسیاری از پیروان را به دور خود جمع کرد و از این رهگذر، دشمنی رشک‌آمیز شیخ‌الاسلام و سایر علمای استانبول را برانگیخت. در نقطه‌ی که در استانبول ایراد کرد، آشکارا نبوت را نوعی صنعت خوانده و آن را تا حد فلسفه پایین آورد» (Algar, 1990).

1990). آدمیت نیز می‌نویسد: «مروج أخذ دانش و علم جدید بود، نقاد حکمت کلاسیک بود، داعی اصلاح دین بود، هائف پیکار با استعمار غربی بود» (Adamiyat, 1976). روش سید در قبال روحانیت شیعه تأثیر فراوانی داشت. در جنبش تنباکو، نقش وی مشهود است که چگونه مردم با رهبری روحانیت به پا خاستند و در مقابل استبداد داخلی و استعمار خارجی ایستادند و بذریعگی را در ارتباط با نهضت مشروطه افشاند. نهضتی که به رهبری و تأیید علما صورت گرفت. ظاهراً سید جمال‌الدین اصل و نسب خود را مخفی نگه می‌داشت و از آنجایی که مشهور به افغانی بود، که گویا تخلص شعری وی نیز محسوب می‌شد، عده‌ای اصلیتی افغانی برای او در نظر گرفته‌اند. الگار می‌نویسد: «شاید از این رو خود را به افغانی شهرت داده است که بیشتر با کشورهای سنی سر و کار داشته است». خان ملک ساسانی در این باره می‌نویسد: «جماعتی او را افغانی‌الاصل و حنفی‌مذهب می‌دانند. دسته‌ی دیگر او را اهل اسدآباد همدان و شیعی‌ای اثناعشری می‌نویسند. طرفدارانش او را بزرگ‌ترین فیلسوف شرق و وطن‌پرست سترگ می‌نامند و مخالفینش او را یک آشوب‌طلب خطرناک می‌خوانند. همه‌ی نویسندگان متفق‌القولند که سید جمال‌الدین در شعبان ۱۲۵۴ ه‍.ق متولد شده است».

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در مآثر و آثار می‌نویسد: «سید جمال‌الدین اسدآبادی پسر سید صفدر، علوم شرعیه را در قزوین تحصیل کرده و به تهران آمد» (Sasani, 1959). شمیم می‌نویسد: «سید جمال‌الدین در قریه‌ی اسدآباد واقع در ۴۲ کیلومتری غرب همدان در شعبان ۱۲۵۴ ه‍.ق در خانواده‌ی شیخ‌الاسلام اسدآباد که از سادات شریف‌النسب بودند، متولد شد. پدرش سید صفدر نسبت به هم‌عصران خود مردی فاضل و دانشمند بود. وی سید جمال‌الدین را تا سن ده سالگی نزد خود تعلیم داد و در سال ۱۲۶۶ ه‍.ق با فرزند خود از اسدآباد به قزوین و از آنجا به تهران رفت و مدتی در خانه‌ی سلیمان خان صاحب‌اختیار از خوانین افشار اسدآباد ساکن بود. آنگاه هر دو عازم نجف شدند» (Shamim, 1991). سید در حوزه‌ی درس شیخ مرتضی انصاری به تحصیل اشتغال ورزید

و با آگاهی از هوش بالای سید، او را به همراهی یک نفر از طلاب به هندوستان فرستاد. اکثر نویسندگان نقل کرده‌اند که سید جمال‌الدین از ۱۲۷۱ تا ۱۲۸۱ ه‍.ق، یعنی از سن ۲۱ سالگی تا ۳۱ سالگی، مدت ده سال را در افغانستان گذرانده است، اما هیچ‌کدام سندی در این باب ارائه نکرده‌اند. پس از خروج از تهران، سید جمال‌الدین با خاطری آزرده به روسیه رفت. ملک‌آرا می‌نویسد: «با محررین و روزنامه‌نویسان مسکو منتهای آشنایی را به هم رسانید و بر ضد انگلیسی‌ها خیلی چیزها نوشت. از قرار مسموع، در نزد وکلای دولت روسیه متقبل شد که به هندوستان برود و هند را علیه انگلیسیان بشوراند. روس‌ها هم او را محترم داشتند. شاه که به فرنگستان رفت، در لندن، انگلیسی‌ها خواهش کردند که سید جمال‌الدین را به زبان خوش راضی کرده و به ایران بازگرداند. شاه نیز در مراجعت که از قفقاز باید عبور کند، سید را از مسکو طلبید و با زبانی چرب و نرم او را فریفت و مأموریتی موقتی به او در پترزبورگ سپرد. سفارش کرد که بعد از انجام خدمت به تهران بیاید. سید هم از آن قرار رفتار نمود. پس از رسیدن به تهران، حکم شد که گوشه‌گیری اختیار نماید و ترک معاشرت کند. سید نیز چنان کرد، اما با اغلب مردم راه به هم رسانید و بسیاری را ملاقات کرد. او مردم را به خروج از عبودیت تشویق نمود و محاسن سلطنت مشروطه و جمهوری را بیان کرد» (Malek Ara, 1982). سید که در سال ۱۳۰۷ ه‍.ق به ایران آمد، مجدداً در خانه‌ی امین‌الضرب منزل کرد. علاوه بر تبلیغات سفر اول که ایرانیان را به مخالفت با ظلم و استبداد دعوت می‌نمود، این بار مردم را به اتحاد مسلمین علیه اروپاییان تشویق می‌کرد. «حرف‌های ناگفتنی و چیزهای ناشنیدنی را در کله‌های روشن و دماغ‌های منور جای داد... خرده‌خرده رایج دهان هر بازاری شد که سید جمال‌الدین راست می‌گوید. شاه ملت‌فروش است، مملکت‌بر بادده است، عیاش است، شهوت‌پرست است، وزرا خائن‌اند، دزدند، رجاله‌پرست‌اند. بیت‌المال مسلمین کو؟ عسگر ما کو؟ تجارت ما کو؟ معارف ما کو؟» (Asadabadi, 1970) اما بار دیگر، بر اثر دسیسه و حیل‌های سیاسی، سید جمال‌الدین مورد بغض شاه قرار گرفت و به

دستور ناصرالدین شاه از تهران خارج شد و در حضرت عبدالعظیم متحصن گردید. الگار می‌نویسد: «در شاه عبدالعظیم، با تمام کسانی که به دیدارش می‌آمدند، پیوسته از ضرورت اصلاح و خاتمه دادن به استبداد سخن می‌گفت... گفته‌اند که در این فرصت، از جمله علما، دو تن یعنی سید صادق طباطبایی و شیخ هادی نجم‌آبادی، با او ملاقات یا تماس داشته‌اند... شیخ هادی، جمال‌الدین را اندرز داد که مفهوم آزادی را از رهگذر آموزش تفاسیر قرآنی تعلیم دهد. از سوی دیگر، از هیچ یک از علمای برجسته‌ای که در هیجان علیه انحصار تنباکو دست داشته‌اند، ذکری نشده است که با سید در تهران ملاقات کرده باشند. کوشش‌های او برای توسعه‌ی این تماس‌ها سرانجام موجب اخراج او شد» (Algar, 1990). چگونگی اخراج دوباره‌ی سید جمال‌الدین از ایران، از زبان عباس میرزا ملک‌آرا چنین نقل شده است: «شاه سپرده بود که هر کس آنجا [عبدالعظیم] رود، اسمش را بنویسند. مع‌ذلک، گروه‌گروه آنجا رفتند. خان ملک ساسانی نیز می‌نویسد: «سیدجمال‌الدین بعد از خروج از ایران به خانقین و از آنجا به بصره رفت و از آنجا با حاجی میرزا حسن شیرازی بر علیه امتیاز دخانیات مکاتبه کرد... برای دفعه‌ی سوم رهسپار لندن شد. در لندن در منزل میرزا ملکم خان منزل کرد... در روزنامه‌ها نسبت به شاه و ایران هتاک‌ی بسیار کردند» (Sasani, 1959). وی می‌افزاید: «در آن ایام روزنامه‌ی اختر چاپ اسلامبول که چندی به واسطه‌ی نداشتن سرمایه تعطیل شده بود، سفیر کبیر ایران در اسلامبول، ناظم الدوله به وزیر اعظم امین السلطان پیشنهاد کرد که برای رد مقالات سیدجمال‌الدین، خوب است مساعدت فرمایند که روزنامه‌ی اختر مجدداً نشر شود. امین السلطان هم به عرض شاه رسانید. ناصرالدین شاه در حاشیه، دستخط کرده است: «البته هر نوع امداد به این روزنامه بکنید جا دارد و خرج صحیح است. بخصوص در رد و قدح شیخ جمال‌الدین و این نوع کتابچه‌های عربی او باید بنویسند و منتشر کنند خیلی لازم است.» (Sasani, 1959). الگار می‌افزاید: «با اخراج سید از ایران، دشمنی او نسبت به شاه قاجار، فزونی گرفت و کوشش‌های خود را برای پیوستن نیروها به علما علیه قاجار افزایش داد. او را از

مرز عثمانی به عراق بردند... او به بصره رفت و در آنجا با حاج سیدعلی اکبر فال اسیری دیدار کرد. سیدعلی اکبر هم مانند او به سبب ایراد سخنرانی علیه امتیاز تنباکو، در شیراز، از ایران تبعید شده بود. سیدجمال‌الدین از بصره به میرزا حسن شیرازی مجتهد که در سامره بود، نامه نوشت و ناصرالدین شاه و امین السلطان را به جرم بی‌دینی و اعطای امتیازات به بیگانگان، محکوم کرد و میرزا حسن را ترغیب کرد تا مرجعیت و اقتدار خود را در حفظ منافع ملی ایران به کاربرد» (Algar, 1990). از نامه‌هایی که سید جمال‌الدین به ناصرالدین شاه و به میرزای شیرازی نوشته است، دشمنی و اختلاف بین او و ناصرالدین شاه به خوبی واضح و آشکار می‌شود. انتقادات بسیار شدید سیدجمال‌الدین اسدآبادی بر ضد ناصرالدین شاه، نمونه‌ای از نوشته‌های مخالفانی بود که برای نخستین بار علناً سقوط سلطنت ناصرالدین شاه را می‌خواستند. این نوشته‌ها شخص ناصرالدین شاه را به سبب سوء حکومت، فساد وزرا، استبداد رأی، ولخرجی و خوش‌گذرانی، زوال و ویرانی ایران و از همه مهم‌تر، تسلیم به خواست‌های قدرت‌های خارجی، فاقد صلاحیت پادشاهی می‌دانست. از این پس مبارزات شدیدی بین ناصرالدین شاه و سیدجمال‌الدین آغاز شد.

حاج میرزا حسن آشتیانی

حاج میرزا حسن آشتیانی، ساکن تهران و از اعظم علما و مجتهدین قرن اخیر، در سال قمری در تهران متولد شد و در بیست و هشتم جمادی‌الاول ۱۲۵۳ هجری در تهران وفات یافت (Bayani, 1996). از جمله روحانیونی که با ناصرالدین شاه از در مخالفت درآمد و در واقعه‌ی انحصار تنباکو نقش عمده‌ای ایفا کرد، حاج میرزا حسن آشتیانی بود. پس از صدور حکم تحریم، نایب‌السلطنه میرزا آشتیانی را احضار کرد تا در این خصوص از وی کسب اطلاع نماید، اما میرزا حسن آشتیانی دعوت او را اجابت نکرد. فردای آن شب، مجدداً از وی دعوت شد و پس از اصرارهای نایب‌السلطنه، میرزا حسن دعوت را پذیرفت و به دیدار نایب‌السلطنه رفت. نایب‌السلطنه از صحت و صدور حکم تحریم پرسید و ایشان پاسخ دادند که بله، این

حکم توسط میرزای شیرازی صادر شده است. سپس از ایشان خواستند تا حکم به اباحه و تجویز دخانیات بدهد که میرزا دولت را ناامید کرد (Kasravi, 1975). علمای تهران که تحریکات آنها بدون شک تحت تأثیر روس‌ها قرار داشت، از ابتدا به عنوان مخالفت با واگذاری انحصار توتون و تنباکو به فرنگیان، که مخالف مذهب اسلام و استقلال مملکت بود، زمزمه‌های مخالفت را آغاز کردند. به‌ویژه حاج میرزا حسن آشتیانی، رئیس علمای ایران، چندین بار با امین‌السلطان و ناصرالدین شاه ملاقات کرده و معایب و مضار این عمل را به آنها گوشزد کرد، اما امین‌السلطان و ناصرالدین شاه به بهانه‌ی این که امضای شاه معتبر است و طرف مقابل آن در حقیقت دولت انگلیس است، به درخواست‌های ایشان توجهی نکردند. ناصرالدین شاه دستور داد مجلسی از علما و دولتیان تشکیل شود تا راه‌حلی برای مسأله‌ی تنباکو پیدا کنند. میرزا حسن آشتیانی در مجلس نخست حضور نیافت و در مجلس بعدی که مجدداً به همین مناسبت تشکیل شد، حضور پیدا کرد. دولت انحصار را از تجارت داخلی برداشته بود، اما انحصار خارجی همچنان باقی بود. لذا علما که قبلاً سکوت کرده بودند، از جمله میرزا حسن آشتیانی، به اعتراض پرداختند. میرزا آشتیانی گفت: «اصل و عمده منظور ما کوتاه کردن دست خارجی از امور مسلمین است و با این ترتیب جبر و قهر فقط در داخل مملکت از میان رفته و هنوز باب تجارت عمده‌ی این اجناس بر روی مسلمانان بسته است و پای مداخله‌ی فرنگی در میان است.» (Bayani, 1996). شایعه‌ی دروغین درباره‌ی حکم جهاد از سوی ناصرالدین شاه نیز در آن زمان به‌وجود آمد. او که از این واقعه سخت هولناک شده بود، نامه‌ای تهدیدآمیز به میرزا حسن آشتیانی نوشت. میرزا حسن آشتیانی که انتظار نداشت چنین نامه‌ای از ناصرالدین شاه دریافت کند، جواب نامه را با عبارات متین و استوار نوشت. پس از مکاتبات و مذاکرات زیاد بین شاه و میرزا حسن آشتیانی، ایشان به علما فرمودند که به منبر رفته و این موضوع جهاد را تکذیب کرده و مردم را ساکت کنند. ناصرالدین شاه که از مذاکره با علما به هدف خود نرسیده بود، تصمیم به تبعید میرزا حسن آشتیانی

گرفت. مردم در اطراف خانه‌ی میرزا در محله‌ی سنگ‌لج اجتماع کرده و اعلام کردند که اگر شما را تبعید کنند، ما نیز با شما خواهیم بود. جمعیت به طرف ارک دولتی روانه شد و شروع به فحش و ناسزاگویی کردند. شاه و دولتیان که به شدت مضطرب شده بودند، به دنبال راه‌چاره بودند. تا این که این غائله با شلیک گلوله‌های سربازان به طرف جمعیت خشمگین و کشته شدن تعدادی از ایشان، پراکنده شد (Bayani, 1996; Kasravi, 1975). با آشفته شدن اوضاع، شاه تصمیم گرفت که به طور کامل انحصار دخانیات را لغو نماید. میرزا شیرازی غوغایی در میان مردم ایجاد کرده بود و شاه عامل اصلی آن را میرزا آشتیانی می‌دانست.

ملا علی کنی

در سال ۱۲۲۰ قمری، ملاعلی کنی در قریه‌ی کن از توابع تهران به دنیا آمد. او به مدت بیست سال از تحصیل در حوزه علمیه منع شد و پس از رفع موانع، عازم عتبات گردید و از محضر بزرگان علمی چون صاحب جواهر و شیخ انصاری بهره‌مند شد. در سال ۱۲۴۴ ه.ق، پس از شیوع طاعون در نجف، به ایران بازگشت و بعد از دو سال دوباره به عتبات رفت. در سال ۱۲۶۲ ه.ق برای زیارت امام رضا (ع) به ایران بازگشت و به درخواست مردم در ایران ماند (Rafi, 1989). در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، ملاعلی کنی به دلیل توجه فراوان شاه و مردم، بسیار متمول و صاحب اقتدار و نفوذ شد. او از جمله افرادی بود که پس از بازگشت ناصرالدین شاه از سفر اول به اروپا، به دلیل امتیازی که حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله برای کشیدن راه آهن در ایران به بارون جولوس دوروینتر انگلیسی داده بود، به اغوای تعدادی از شاهزادگان و با همکاری روس‌ها، شاه را مجبور به عزل مشیرالدوله و لغو امتیاز راه آهن نمود (Rafi, 1989). در اولین سال وزارت سپهسالار، قحطی در تهران رخ داد که زمینه‌ای برای درگیری‌های میان میرزا حسین خان سپهسالار و علما به ویژه حاج ملاعلی کنی فراهم کرد. ملاعلی کنی به عنوان قاضی در این دوران شناخته می‌شد و در مسائل مالی و اقتصادی نیز دخالت داشت. او همچنین متهم به استفاده از قحطی برای افزایش دارایی خود بود. به

گفته میرزا حسین خان سپهسالار، در حالی که مردم از گرسنگی می‌مردند، حاجی ملاعلی کنی غله را انبار کرده و در انتظار افزایش قیمت‌ها فروخته و از این طریق ثروت خود را بیشتر کرده بود. این وقایع به اعتراضات علما نسبت به نفوذ بیگانگان و امتیازات دولت در بخش‌های مختلف مانند راه‌آهن و مسائل اقتصادی دامن زد. علمای ایران، از جمله ملاعلی کنی، نگران تأثیرات منفی این امتیازها بر دین و شریعت بودند و معتقد بودند که ورود بیگانگان به ایران از طریق راه‌آهن می‌تواند تهدیدی برای استقلال کشور و روحانیت باشد. در نهایت، ملاعلی کنی و برخی دیگر از علمای ایران نسبت به سیاست‌های دولت اعتراض کردند و به ویژه در خصوص ساخت راه‌آهن که موجب حضور بیگانگان در ایران می‌شد، مخالفت‌هایی جدی داشتند. الگار در آثار خود به وضوح به نقش برجسته و قدرت عظیم حاجی ملا علی کنی در تهران اشاره کرده است. او مخالف عمده سپهسالار در تهران بود و تا زمان مرگش در ۲۷ محرم ۱۳۰۶، به عنوان قدرتمندترین عالم پایتخت شناخته می‌شد. ملاعلی کنی پس از تکمیل تحصیلات خود در نجف در سال ۱۲۶۲ ه.ق به تهران آمد و در آنجا یک محکمه شرعی تأسیس کرد که به تدریج به بانفوذترین محکمه از نوع خود در تهران تبدیل شد. به دلیل همین محکمه، او لقب «رئیس المجتهدین» را به دست آورد. حاجی ملاعلی کنی گماشتگان و دوستان زیادی در سازمان اداری خود داشت که این امر باعث شد تا تمامی دعاوی شرعی مرتبط با حکومت به او ارجاع شود. روابط او با برخی از شاهزادگان قاجار، به ویژه عباس میرزا ملک آرا (برادر ناصرالدین شاه) و فرهاد میرزا معتمدالدوله، نزدیک بود و این مناسبات نقش مهمی در دخالت‌های او در مسائل مختلف، به ویژه اعتراضات علیه امتیاز رویتر، داشت. اعتمادالسلطنه نیز در وقایع روزانه‌اش اشاره کرده است که ملاعلی کنی با مقامات دنیوی، به خصوص با نظمیه و نایب‌السلطنه، همکاری‌هایی داشت. او هر ساله روسپیان تهران را از شهر تبعید می‌کرد و سپس به‌طور مخفیانه اجازه می‌داد که دوباره به کار خود بازگردند. این اقدامات به گفته اعتمادالسلطنه برای تأمین منابع مالی از طریق اخاذی از این افراد

صورت می‌گرفت. این موارد نشان‌دهنده ترکیب پیچیده‌ای از ارتباطات مذهبی، سیاسی و اقتصادی حاجی ملاعلی کنی در دوران سلطنت ناصرالدین شاه است که به او توانسته بود نفوذ زیادی در دربار و جامعه تهران بدهد.

حاج شیخ فضل الله نوری

حاج شیخ فضل‌الله نوری، معروف به نوری و فرزند ملاعباس کجوری، از مجتهدان برجسته و علما شناخته‌شده مذهب شیعه در دوران قاجاریه بود. وی در سال ۱۲۵۹ ه.ق در کجور به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی، برای ادامه تحصیل به عراق سفر کرد و به حوزه درس میرزا محمدحسن شیرازی پیوست. در این حوزه، وی به یکی از شاگردان برجسته و درجه‌اول آن تبدیل شد و به درجه اجتهاد نائل آمد. پس از بازگشت به ایران، شیخ فضل‌الله نوری در تهران سکونت گزید و به تدریج نفوذ و مرجعیت بزرگی پیدا کرد (Khaleqi Nejad, 2011). شیخ فضل‌الله نوری در مبارزات سیاسی و اجتماعی دوره خود نقش پررنگی ایفا کرد. او در جریان نهضت تنباکو در کنار آقا نجفی، پیش از تحریم تنباکو، نسبت به ورود کالاهای خارجی و تأثیرات آن‌ها بر بازار مسلمانان اعتراض داشت. میان شیخ فضل‌الله نوری و میرزای شیرازی مبادله رساله‌ای در باب تحریم کالاهای خارجی صورت گرفت که در آن به تفصیل به مشکلات اقتصادی ناشی از واردات کالاهای خارجی پرداخته شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۶۱-۱۶۹). میرزای آشتیانی که خود در جنبش تنباکو نقشی برجسته داشت، از حمایت‌های شیخ فضل‌الله نوری بهره‌مند بود. در این راستا، احتشام‌السلطنه می‌نویسد: «در آن نهضت عظیم، که قدرت غالب و تسلط بیگانه علی‌رغم نفوذ گسترده‌اش در ارکان دربار و دولت ایران و رواج رشوه در دستگاه حاکمه، از پادشاه تا پایین‌ترین غلامان، همه را به فساد و تباهی کشانده بود، نفوذ و سلطه روحانیت و ریشه عمیق مذهب در دل و جان مردم ایران توانست طعم تلخ شکست را به دشمنان بچشاند و نشان دهد که قدرتی فراتر از امپراتوران انگلیس و روس نیز وجود دارد». شیخ فضل‌الله نوری پس از جنبش تنباکو، همراه با دیگر علما مانند طباطبایی و بهبهانی، در

جریان مشروطه نیز برای رهایی مردم از ظلم و استبداد حکومت قاجار، طرح برپایی عدالتخانه را پذیرفت. احمد کسروی، با اینکه مخالف سرسخت شیخ بود، در این باره می‌نویسد: «چنانکه گفته‌ایم، جنبش مشروطه در تهران توسط دو سید، صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی، و همچنین شیخ محمد رضا قمی و گروهی از علمای دیگر راه‌اندازی شد. سپس در جریان بست‌نشینی در مسجد آدینه و مهاجرت به قم، حاج شیخ فضل‌الله نوری نیز همراه آنان بود. پس از آنکه مشروطه رشد کرد و مجلس باز شد، بسیاری از علما از صحنه کنار رفتند، اما دو سید و شیخ فضل‌الله همچنان در صحنه باقی ماندند و چون خود را پدیدآوردگان مشروطه می‌دانستند، از نگرانی آن دست نکشیدند» (Kasravi, 1975). با وقوع تحولات در دوره مشروطه و انحراف مشروطه از اهداف اولیه‌اش، مخالفان شیخ فضل‌الله نوری از این وضعیت بهره‌برداری کردند. آنان در این فرصت، شیخ را به پای چوبه دار کشاندند و به اتهاماتی علیه او پرداخته و او را محکوم کردند.

سید عبدالله بهبهانی

سید عبدالله بهبهانی، فرزند سید اسماعیل مجتهد بهبهانی، یکی از مجتهدان برجسته شیعه در دوره قاجاریه و از بنیان‌گذاران روحانی حکومت مشروطه در ایران بود. وی در سال ۱۲۵۶ ه.ق در نجف به دنیا آمد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی، به حوزه علمیه رفت و تحت تعلیم بزرگان حوزه چون حسین کوه‌کمری، میرزای شیرازی، شیخ راضی نجفی و دیگر علما قرار گرفت تا به بالاترین درجه از علوم شرعی دست یابد. پس از فوت پدرش در سال ۱۲۹۵ ه.ق، به تهران آمد و جایگاه روحانی و زعامت دینی او را بر عهده گرفت (Khaleqi Nejad, 2011). موضع خاص ایشان در حمایت از قرارداد رژی و مخالفت با حکم تحریم تنباکو موجب شده است که سوابق سیاسی وی و تحلیل وقایع نهضت تنباکو مورد توجه و بررسی قرار گیرد. در دفاع از قرارداد و مخالفت با حکم تحریم، به نظر می‌رسد که موضع سید عبدالله بهبهانی از زمان فسخ انحصار داخلی (در جلسه دوم میان علمای تهران با درباریان) روشن شد. پیش از

آن، گزارش روشنی از موضع ایشان در این زمینه وجود ندارد. علت دفاع ایشان از قرارداد پس از لغو انحصار داخلی به دو مسأله باز می‌گشت: نخست اینکه، مشکل عمده از نظر ایشان در بخش انحصار داخلی تنباکو بود و با از بین رفتن آن، مجوزی برای مخالفت با قرارداد نمی‌دید. دوم اینکه، لغو و فسخ قرارداد، خسارات مالی زیادی را به دولت و مردم ایران وارد می‌کرد، در حالی که با امضای قرارداد، نه تنها دولت غرامتی نمی‌پرداخت بلکه هر ساله سودی نیز نصیب دولت می‌شد.

البته باید به روابط نزدیکی که بهبهانی با امین‌السلطان، صدراعظم برقرار کرده بود توجه کرد که احتمالاً تأثیرگذار در مواضع بهبهانی بوده است. با این حال، نمی‌توان این روابط را به عنوان عامل اصلی در نظر گرفت. در برخی منابع آمده است که بهبهانی به گرفتن رشوه نیز متهم شده است: "آنچه سعی نمودند که فتوای حلیت استعمال تنباکو را از علما بگیرند، ممکن نشد. مگر سید عبدالله بهبهانی که رئیس جمعیت انحصار تنباکو بود، یک هزار لیره برایش فرستاده بود و اصراری در حلیت نمود، ولی مسموع نشد" (Malek Ara, 1982). الگار نیز می‌نویسد: «به علما پیشنهاد شد که استعمال تنباکو را مجاز اعلام کنند، اما فقط سید عبدالله بهبهانی از اطاعت فتوی تن زد. به ظاهر، او میرزا حسن شیرازی را اعلم نمی‌دانست و از این رو او را شایسته تقلید نمی‌شمرد. همچنین، ارتباط نزدیکی با امین‌السلطان داشت و دلگرمی‌های مادی که به او داده بودند، به ظاهر او را در ادامه کشیدن قلیان مصمم کرده بود». سیدعلی اکبر تفرشی، آشکارا بهبهانی را به گرفتن رشوه متهم کرد و جلسه ملاقات نیز با اغتشاش و غوغا منحل شد (Algar, 1990). ناظم‌الاسلام کرمانی نیز در این باره می‌نویسد: «از علمای تهران، آقا سید عبدالله بهبهانی تبعیت میرزای آشتیانی را ننمود، که اولاً من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به جناب میرزای شیرازی می‌دهند، حکم است یا فتوی؟ اگر حکم است که باید بین مدعی و مدعی‌علیه در مقام ترافع باشد، و اگر فتوی است، باید کلیت داشته باشد و فتوا نسبت به مقلدین الزام‌العمل است، نه نسبت به مجتهد. باری، جنابش همراهی

نفرمود» (Kermani, 1967) اما در همین راستا، ناظم‌الاسلام کرمانی گزارشی آورده است که در آغاز شکل‌گیری نهضت مشروطه، به‌رغم نیاز شدید بهیانی به پول برای ادامه مبارزه، "چند نفر از هواخواهان اسلامیت حاضر شدند که پول بدهند تا ده هزار تومان هم متقبل شده و آوردند، لیکن جناب آقا قبول نکرد و فرمودند: من «جز رفاهیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم، گرفتن پول منافی است با این غرض مشروع و مقدس» (Kermani, 1967).

نتیجه‌گیری

بررسی نقش علما در مشروعیت‌بخشی به حکومت ناصرالدین‌شاه و تأثیر این رابطه بر جایگاه مذهبی جامعه نشان می‌دهد که در دوران قاجار، نهاد دین و دولت در تعامل و تقابلی مستمر قرار داشتند. از یک‌سو، حکومت برای تثبیت اقتدار خود نیازمند تأیید علما بود و از سوی دیگر، علما برای حفظ جایگاه اجتماعی و مذهبی خود در برخی موارد با دولت همکاری و در مواردی دیگر در برابر آن ایستادگی می‌کردند. علما با مشروعیت‌بخشی به حکومت قاجار از طریق فتوای دینی، خطبه‌های نماز جمعه و تأیید سلطنت شاهان قاجار، به تداوم حکومت کمک کردند. شخصیت‌هایی چون ملاعلی کنی و میرزای شیرازی از جمله علمایی بودند که نفوذ مذهبی و سیاسی گسترده‌ای داشتند. حمایت آنان از شاه، به‌ویژه در بحران‌های مشروعیت، به حکومت اعتبار دینی و اجتماعی می‌بخشید. این مشروعیت‌بخشی در قالب تأیید احکام حکومتی، دفاع از سلطنت در برابر مخالفان داخلی و حتی مقابله با جنبش‌های دینی نظیر بابیه نمود یافت. اما این حمایت بی‌قید و شرط نبود، بلکه علما در برابر برخی سیاست‌های شاه که به استقلال روحانیت آسیب می‌زد، مقاومت می‌کردند. یکی از نقاط عطف در این رابطه، تحریم تنباکو به فتوای میرزای شیرازی بود. این رویداد نشان داد که علما نه تنها قادر به مشروعیت‌بخشی به حکومت هستند، بلکه می‌توانند مشروعیت حکومت را به چالش بکشند و مردم را علیه تصمیمات شاه بسیج کنند. پس از صدور این فتوا، ناصرالدین‌شاه مجبور شد امتیاز تنباکو

را لغو کند، که بیانگر نفوذ گسترده مرجعیت شیعه در جامعه بود. از سوی دیگر، سیاست‌های ناصرالدین‌شاه در محدودسازی قدرت علما نیز حائز اهمیت بود. شاه تلاش کرد با کنترل وقف‌ها، کاهش اختیارات محاکم شرعی و گسترش آموزش مدرن (مانند تأسیس دارالفنون)، قدرت روحانیت را کاهش دهد. وی همچنین با حمایت از برخی علمای درباری و اعطای امتیازات مالی به آنان، سعی در کنترل نهادهای مذهبی داشت. اما این سیاست‌ها با مقاومت علما و جامعه مذهبی مواجه شد و نه تنها باعث کاهش قدرت روحانیت نشد، بلکه در برخی موارد موجب افزایش اقتدار مذهبی آنان شد، زیرا مردم در برابر حکومت استبدادی، به علمای دینی به‌عنوان مدافعان حقوق خود نگاه می‌کردند. در نهایت، تعامل و تنش میان دین و دولت در دوره ناصری، زمینه‌ساز تحولات بعدی، به‌ویژه انقلاب مشروطه شد. تجربیات این دوران نشان داد که علما نقشی اساسی در بسیج اجتماعی و سیاسی مردم ایفا می‌کنند. پس از دوره ناصری، این نقش‌آفرینی در قالب حمایت از نهضت مشروطیت و مبارزه با استبداد قاجار ادامه یافت. بنابراین، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که علما در دوره ناصری علاوه بر مشروعیت‌بخشی به حکومت، به‌عنوان یک نیروی مستقل سیاسی و اجتماعی عمل کردند و این روند در شکل‌گیری تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در قرن بعدی بسیار تأثیرگذار بود. مقابله با استبداد داخلی و نفوذ بیگانگان، نقش‌آفرینی در نهضت‌های اجتماعی مانند تحریم تنباکو و حمایت از جنبش مشروطه، نشان داد که قدرت علما تنها به حوزه دینی محدود نبود، بلکه آنان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نیروهای تأثیرگذار در سیاست ایران عصر قاجار عمل کردند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The era of Naser al-Din Shah Qajar (1848–1896) witnessed one of the most intricate interplays between religion and state in Iranian history, where the ulama played a pivotal role in legitimizing the monarchy while simultaneously resisting certain state policies. The political landscape of this period was marked by a delicate balance, as Naser al-Din Shah sought to consolidate his power by garnering the support of prominent religious figures, yet aimed to curtail their influence through various reforms. The ulama, represented by influential figures like Ayatollah Molla Ali Kani, became indispensable allies to the Qajar regime, providing religious endorsements that bolstered the shah's authority among the populace. However, this support was not unconditional; it was contingent upon the state's adherence to religious principles, as any deviation would prompt the ulama to withdraw their endorsement and challenge the shah's legitimacy (Kermani, 1967). This complex relationship was exemplified during the Tobacco Protest, where the ulama's opposition to state-sanctioned monopolies underscored their ability to mobilize public sentiment against the monarchy (Mirza Ali Khan Amin, 1962). The research highlights that while the ulama's support contributed to the stability of the Qajar regime, their independence and influence posed a constant challenge to Naser al-Din Shah's efforts to centralize power. The dual role of the ulama as both legitimizers of the state and potential adversaries created an environment where religious authority was both a tool for governance and a threat to autocratic rule.

Naser al-Din Shah's policies towards the ulama were multifaceted, oscillating between accommodation and suppression. Financial patronage, allocation of religious endowments, and participation in state-sponsored religious ceremonies were strategies employed to secure the loyalty of the clergy. Conversely, efforts to diminish the ulama's influence included the establishment of modern educational institutions like Dar al-Funun and attempts to reform the

judiciary by reducing the powers of religious courts (Adamiyat, 1999). These measures often led to friction, as they were perceived as encroachments upon religious authority. The relationship was further complicated by the shah's need to maintain a semblance of religious devotion, which necessitated periodic reconciliation with the clergy (Algar, 1990). Instances such as the confrontation between Naser al-Din Shah and the Imam Jomeh of Tehran illustrate the tensions that arose when religious and political interests clashed. The ulama's ability to sway public opinion made them indispensable yet formidable allies, whose cooperation was often secured through a combination of coercion and conciliation. The study underscores that the shah's inconsistent policies towards the ulama were reflective of the broader challenges faced by the Qajar state in navigating the complex dynamics of religion and governance.

The initial years of Naser al-Din Shah's reign, particularly under the premiership of Amir Kabir, set the tone for the subsequent interactions between the state and the ulama. Amir Kabir's attempts to curtail clerical influence while promoting religious tolerance highlighted the delicate balance required to maintain stability (Adamiyat, 1999). The resistance from conservative clerics, coupled with external influences from British and Russian interests, underscored the ulama's significance in both domestic and foreign affairs. The episode involving the Imam Jomeh of Tehran's acceptance of gifts from foreign diplomats exemplifies the intersection of religious authority and international diplomacy (Algar, 1990). The ulama's involvement in political intrigues, their role in social movements, and their ability to galvanize public support rendered them crucial players in the political arena. The research demonstrates that the ulama's influence extended beyond religious matters, encompassing economic, social, and political domains, thereby shaping the trajectory of Naser al-Din Shah's reign and the broader Qajar era.

Subsequent premiers like Mirza Aqa Khan Nuri and Mirza Hosein Khan Sepahsalar adopted varying approaches towards the ulama, reflecting the evolving dynamics of state-clergy relations. Mirza Aqa Khan Nuri's pragmatic engagement with the clergy, aimed at bolstering his own political standing, contrasted with Amir Kabir's more confrontational stance (Afshari, 1993). Mirza Hosein Khan's administrative reforms, influenced by his observations of Ottoman modernizations, faced staunch opposition from the ulama, who viewed them as threats to their traditional authority (Adamiyat, 1961). The study reveals that the ulama's resistance to state-led reforms was not merely a defense of religious prerogatives but also a reflection of their socio-political ambitions. The interactions between the ulama and the state during this period were characterized by a continuous negotiation of power, where religious figures sought to preserve their influence amidst the shah's attempts at centralization and modernization.

The ulama's role in social and political transformations during the Naser al-Din Shah era was profound, influencing key events such as the Tobacco Protest and the Constitutional Revolution. Figures like Sheikh Morteza Ansari and Mirza Hassan Shirazi exemplified the ulama's capacity to challenge state authority through religious edicts and mobilization of the masses (Khaleqi Nejad, 2011). The ulama's opposition to foreign economic concessions, their advocacy for social justice, and their involvement in anti-colonial movements highlighted their multifaceted influence. The research illustrates that the ulama's activism was driven by both religious convictions and socio-political considerations, making them central figures in the discourse on governance and societal change. Their legacy during the Qajar era laid the groundwork for subsequent political movements in Iran, demonstrating the enduring impact of religious authority on national politics.

In conclusion, the study underscores that the interaction between Naser al-Din Shah and the ulama was marked by mutual dependence and constant tension. The ulama's support was crucial

for the shah's political legitimacy, yet their resistance posed significant challenges to his authority. The Qajar era's religious-political dynamics were instrumental in shaping Iran's modern history, highlighting the intricate relationship between religion and state. The legacy of this period continues to inform contemporary discourses on political legitimacy, religious authority, and governance in Iran.

References

- Adamiyat, F. (1961). *The idea of freedom and the introduction of the Constitutional Movement in Iran*. Tehran: Payam.
- Adamiyat, F. (1976). *The ideology of the Constitutional Movement*. Tehran: Payam.
- Adamiyat, F. (1999). *Amir Kabir and Iran*. Tehran: Khwarazmi.
- Afshar, A. K. (1967). *The treatise on the uprising of Sheikh Obaidullah (Under the history of Afshar)*. Central Council of the 2111th Anniversary of the Shahanshahi in West Azerbaijan, Tabriz.
- Afshari, P. (1993). *The prime ministers of the Qajar dynasty*. Tehran: Ministry of Foreign Affairs, Printing and Publishing Institute.
- Algar, H. (1990). *Religion and state in Iran: The role of scholars during the Qajar period* (Vol. 2nd ed.). Spring.
- Amin al-Dawlah, M. A. K. (1962). *Political memoirs of Amin al-Dawlah*. Iran Book Company.
- Asadabadi, M. L. (1970). *The biography and works of Seyyed Jamal al-Din Asadabadi*. Qom: Dar al-Fikr Publications.
- Bayani, K. B. (1996). *Fifty years of Iranian history during the Naseri period (Volume 1)*. Nashr-e Elm, 1st ed.
- Dowlat Abadi, Y. (1957). *Contemporary history or the life of Yahya*. Tehran: Ibn Sina Bookstore Publications.
- Etemad al-Saltaneh, M. H. K. (1970). *Sadr al-Tawarikh*. Tehran: Vahid Publications.
- Feyzi, K. (2011). *The uprising of Sheikh Obaidullah Shamzini during the reign of Naser al-Din Shah Qajar*. Ilam: Jouhar Hayat.
- Foran, J. (1998). *The fragile resistance: The history of social transformations in Iran (from 1500 AD corresponding to 897 SH until the revolution)*. Tehran: Rasa Cultural Services Institute.
- Ghoriyans, I. (1977). *The uprising of Sheikh Obaidullah during the reign of Naser al-Din Shah*. Tehran: Donyaye Danesh.
- Kasravi, A. (1975). *The history of the Constitutional Movement in Iran*. Tehran: Amir Kabir, 11th ed.
- Kermani, N. a.-I. (1967). *The history of the awakening of Iranians*. Tehran: Publications of the Foundation of Iranian Culture.

- Khaleqi Nejad, A. H. (2011). *The political role of Shia scholars during the Qajar era*. Qom: Bustan Ketab Institute.
- Malek Ara, A. M. (1982). *The biography of Abbas Mirza Malek Ara*. Tehran: Babak Publications.
- Malekzadeh, M. (1994). *The history of the Constitutional Movement in Iran*. Tehran: Iran Publications.
- Mirza Ali Khan Amin, a.-D. (1962). *Political memoirs of Mirza Ali Khan Amin al-Dawlah*. Tehran.
- Nader, M. (1972). *The history and geography of the capital of Tabriz*. Tehran: Babak Publications.
- Rafi, A. R. H. (1989). *The history of intellectual movements of Iranians during the Qajar period*. Tehran: Iran Authors and Translators Company.
- Ramazani, A. (2004). *Naser al-Din Shah Qajar*. Tehran: Tarafand Publications.
- Sasani, K. M. (1959). *Politicians of the Qajar period*. Tehran: Hedayat Publications.
- Sepehr, M. M. T. (2011). *Nasikh al-Tawarikh: Qajar period*. Tehran: Asatir Publications.
- Shamim, A. A. (1991). *Iran during the Qajar dynasty*. Tehran: Scientific Publications.
- Timuri, E. (1984). *The news era or the privileges of Iran*. Tehran: Iqbal Publications.
- Zabih Zadeh, A. N. (2003). *Religious leaders in the Constitutional Movement*. Qom: Imam Khomeini Research Institute.